

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال نهم، شماره بیست و پنجم، زمستان ۱۳۹۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۱۴

تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۹/۲۵

صفحات: ۱۶۸-۱۲۳

تجزیه و تحلیل گفتمان امنیتی ایالات متحده آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران از ابر گفتمان سلبی گرایي تا خرده گفتمان ایجابی گرایي

دکتر محمدمهدی حسن‌راچی*

مدرس دانشگاه و پژوهشگر روابط بین‌الملل

چکیده

تاریخ روابط ایران و آمریکا بعد از انقلاب اسلامی، یا به تعبیر جیمز بیل «تراژدی روابط ایران و آمریکا» بعد از انقلاب، حوادث گوناگون، بعضاً عجیب و اغلب پر تنش را به خود دیده است. اکنون پس از وقوع بیش از ۳۰ سال آمریکا هنوز در روابط با ایران با چالشی جدی روبرو بوده و این چالش فراز و فرودهای بسیاری را با خود به همراه داشته است. بدون تردید روابط سیاسی ایران و آمریکا طی مدت یاد شده یکی از پرتنش‌ترین نوع مناسبات در تاریخ دیپلماسی و روابط خارجی جهان است که از این جهت مطالعات متعدد و دامنه داری را فراروی پژوهشگران این حوزه قرار می‌دهد. در این نوشتار در پی آن هستیم تا با نگاهی به دو مفهوم «سلبی گرایي» و «ایجابی گرایي» گفتمان امنیتی ایالات متحده آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران را درک کنیم. بدین منظور در این مقاله پس از طرح پرسشی با این مضمون که رفتار امنیتی ایالات متحده آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران، تحت تاثیر دو گفتمان سلبی و ایجابی گرایي چه تغییراتی را تجربه نموده است؟ این فرضیه مورد آزمون قرار می‌گیرد که؛ گفتمان امنیتی ایالات متحده آمریکا در مواجهه با ایران فارغ از متغیرهای خارج از کنترل در قالب دو گفتمان سلبی گرایي و ایجابی گرایي با تسلط ابر گفتمان سلبی گرایانه و با نشانه‌هایی از خرده گفتمان ایجابی گرایي در نوسان بوده است. در متدولوژی این تحقیق از روش تحلیل گفتمان استفاده شده است. به منظور پاسخگویی به پرسش اصلی پژوهش، ضروری می‌دانیم در ابتدا منظور و مقصود خود از «ابر گفتمان سلبی گرایي» و «خرده گفتمان ایجابی گرایي» را روشن نماییم و در ادامه به این پرسش، پاسخ

* نویسنده مسئول

دهیم که حال، سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده آمریکا در قبال ایران چگونه و به چه ترتیبی با استناد به دو مفهوم سلبی‌گرایی و ایجابی‌گرایی قابل توصیف و توضیح هستند؟

کلید واژگان

گفتمان، سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده آمریکا، ابر گفتمان سلبی‌گرایی، خرده گفتمان ایجابی‌گرایی، جمهوری اسلامی ایران

مقدمه

در ابتدا شایسته است که از منظر آنچه که ما در این نوشتار در پی آن هستیم نیز نگاهی مجدد به دو مفهوم «سلبی» و «ایجابی» داشته باشیم. در اینجا منظور از ابر گفتمان سلبی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران این است که در پروسه تاریخ پر اُفت و خیز روابط این دو کشور و با توجه به تمامی وقایعی که در مناسبات دیپلماتیک، سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی هر دو کشور روی داده، نگارنده از طریق مشاهده و مطالعه و با یک برداشت توصیفی از تمامی نشانه‌های رفتاری، کلامی و اقدامات عملی سردمداران ایالات متحده و سیاست خارجی این کشور به این نتیجه رسیده که کلان استراتژی ایالات متحده آمریکا در قبال ایران در قالب یک ابر گفتمان سلبی قابل توصیف و تحلیل است. ابر گفتمان، اصطلاحی است که در این تحقیق برای توصیف رفتار آمریکا علیه ایران بر ساخته و ابداع شده است. به عبارت دیگر ابر گفتمان سلبی ایالات متحده علیه ایران صرف نظر از اینکه یکی از دو حزب دموکرات یا جمهوری خواهان بر اریکه قدرت تکیه زده باشند، یعنی سیاست آمریکا در قبال ایران متمایل به تسلط یک گفتمان جامع، فراگیر و تقریباً بی‌تنازل که مبتنی بر نفی و انکار موجودیت، هویت و انگاره‌های انقلابی نظام جمهوری اسلامی ایران و لاجرم اقدامات «تقابلی» و «تخاصمی» با رویکردی سخت‌افزارانه علیه این کشور در طی این سالها بوده است و چنین به نظر می‌رسد که دست کم تا آینده نزدیک نیز استمرار داشته باشد. مجموع اقدامات ایالات متحده در امتداد دکترین‌های سیاست خارجی این کشور علیه ایران در طول این سالها از سیاست صبر و سکوت، سوءظن و بدبینی، تأیید و لغو تأیید گرفته تا رویکردهای مهار و بازدارندگی، تهدید و تحریم و فشارهای بین‌المللی تا آستانه اقدامات نظامی، شبه نظامی و تهدید به حمله نظامی در نوسان بوده است. این یعنی اینکه آمریکا از یک سو فشار می

آورد و تهدید می کند و از سوی دیگر نشانه‌های تمایل به مذاکره و گفتگو و همکاری تا عذرخواهی دیپلماتیک را از خود بروز می دهد. شاهد مثال برای این مدعا در گستره اقدامات ایالات متحده در برابر ایران بسیار است. ریشه این اختلاف و یا به عبارتی رفتار سلبی در یک تقسیم‌بندی کلی شاید به مبانی ناهمگن فلسفی یا تعارض دو جهان‌بینی متفاوت برگردد. اینکه هر دو کشور اساساً دنیای پیرامون را از چه منظر می‌نگرند و غایت انسان و جهان را در چه می‌پندارند، نیاز به یک تحلیل عمیقی در افق‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دارد که مجال آن در اینجا نیست. بنابراین و به طور خلاصه باید گفت که منظور از بیان دقیق و تئوریک مفهوم «امنیت سلبی» علاوه بر آنچه که گذشت اضافه نمودن این نکته است که آبر گفتمان سلبی ایالات متحده علیه ایران ناظر به اقدامات، خط مشی، اعمال و نشانه‌های منفی، غیر دوستانه و پیکارجویانه این کشور در طی بیش از سه دهه بر ضد نظام جمهوری اسلامی ایران که آشخور آن منافع متعارض دو کشور است، می‌باشد. اگر ۲۷۵ روز زمامداری دولت موقت مهدی بازرگان را دوره فطرت در روابط ایران و آمریکا بدانیم. قطعاً استعفای این دولت همزمان با تسخیر سفارت این کشور در آبان سال ۱۳۵۸ در تهران، سرآغاز رابطه تیره و پرتنش، این دو کشور مبتنی بر نشانه‌های سیاسی - امنیتی سلبی‌گرایانه است. اما منظور از گفتمان ایجابی نیز چیزی فراتر از توضیحات در بخش مربوط به بررسی گفتمان ایجابی‌گرایی در امنیت خواهد بود. علاوه بر آنچه گفته شده یک معنای وجودی یا ایجابی - تأسیسی ناشی از تمایل و رضایت یا علقه‌های همکاری‌جویانه از طرُق دیپلماتیک و مسالمت‌آمیز نیز مدنظر است که معمولاً دولت‌ها در کنش ارتباطی با یکدیگر آن را لحاظ می‌کنند. در گفتمان ایجابی، بازیگران در روابط سیاسی و دیپلماتیک با حسن ظن و نه سوءظن به رقبا یا شرکای سیاسی خود می‌نگرند. این رویه گاه در منافع اختلاف‌زا در رابطه دو کشور نیز دیده می‌شود. همان میزان که گفتمان سلبی‌گرایانه در مباحث مربوط به منازعه و کشاکش سیاسی کاربرد دارد، گفتمان ایجابی مختص الگوی فضای همکاری و مشارکت میان دو کشور است. به عبارت دیگر قاعده حاکم در گفتمان ایجابی بازی با حاصل جمع جبری غیر صفر است. به طوری که منفعت و سود یکی از بازیگران الزاماً ضرر و زیان دیگری محسوب نمی‌شود. عالی‌ترین شکل روابط منبعث از گفتمان ایجابی در قالب الگوی «اتحاد و ائتلاف» میان دو کشور یا بلوکی از کشورهای مختلف اعم از منطقه‌ای و بین‌المللی نمایان می‌شود. البته به طور معمول در عالم سیاست و روابط میان بازیگران، هیچکدام از مدل‌های سلبی و ایجابی و یا سایر اشکال به صورت کامل و صددرصد وجود ندارد. بلکه

آنچه در عمل اتفاق می‌افتد ترکیبی از شاخص‌های مذکور با شدت و ضعف‌های گوناگون است که روند مدل‌های رفتاری بازیگران را نظم داده و سامان می‌بخشد. در مدل رفتاری ایالات متحده آمریکا و ایران، اگرچه دست بالا با نشانه‌های اکثریتی سلبی‌گرایانه در مواجهه با ایران است، اما رگه‌هایی از نشانه‌های اقلیتی ایجابی نیز به چشم می‌خورد. گرچه بسیاری از صاحب‌نظران روابط ایران و آمریکا معتقدند که کلیت رفتار آمریکا در قبال ایران در این سالها ستیزه‌جویانه و غیر مسالمت‌آمیز (سلبی) بوده، اما با کنکاش دقیق در روزشمار تحولات رابطه این دو کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مقاطعی هر چند کوتاه و گذرا، نشانه‌هایی ایجابی از تمایل به گفتگو و یا کاهش سوءتفاهمات از سوی آمریکا دیده می‌شد. ممکن است که تعداد این نشانه‌ها به لحاظ کمی و کیفی در اقلیت بوده باشند و یا نیت اصلی از مطرح شدنشان نه الزاماً برقراری رابطه در جهت مصالح و منافع ملی هر دو کشور، بلکه فریب و ریاکاری تفسیر شود، اما هر چه که باشد و هرگونه که تعبیر گردد، در هر حال استثنایی از روابط آمریکا - ایران در مسیر گفتمان سلبی با رویکردی غیر مسالمت‌آمیز خواهد بود که به سادگی نمی‌توان از آن صرف‌نظر نمود. باری، تاریخ روابط سی و چند ساله ایران و ایالات متحده آمریکا بعد از انقلاب اسلامی، یا به تعبیر پروفیسور جیمز بیل «تراژدی روابط ایران و آمریکا» حوادث گوناگون، بعضاً عجیب و اغلب پر تنش را به خود دیده است که همانطور که عرض شد بیشتر بر محور گفتمان سلبی‌گرایی امکان نقد و بررسی را دارد. اما برای سهولت بیشتر در درک مصادیق سلبی‌گرایی مورد نظر، تمامی اقدامات خصمانه ایالات متحده آمریکا علیه ایران را به ۴ نشانه عمده تقلیل می‌دهیم. ۱- گفتمان امنیتی آمریکا و برنامه هسته‌ای ایران ۲- گفتمان امنیتی آمریکا و ادعای نقض حقوق بشر در ایران ۳- گفتمان امنیتی آمریکا و ادعای حمایت ایران از تروریسم و ۴- ادعای اخلال در گفتگوهای صلح خاورمیانه توسط ایران (مربوط به مناقشه اعراب و اسرائیل). البته به چنین لیستی موارد بسیار دیگری هم می‌توان افزود که از همه مهمتر؛ محکومیت دولت انقلابی ایران از سوی کنگره آمریکا، پذیرفته شدن شاه در آمریکا با وجود اعتراضات شدید ایران، مسدود کردن دارایی‌های ایران در آمریکا، تحریم اقتصادی و تهاجم نظامی واقعی همراه با بحران گروگانگیری، حمله نظامی طیس، گرایش آمریکا به سمت عراق در جنگ اول خلیج فارس، حمله به سکوهای نفتی ایران، هدف قرار دادن هواپیمای مسافربری ایران بر فراز آبهای خلیج فارس در ۱۲ تیر ۱۳۶۷، اعمال رهنامه رئیس‌جمهور «بیل کلینتون» مبنی بر مهار دوجانبه (ایران و عراق) و یا محور شرارت خواندن ایران از سوی جورج بوش پسر و اعمال تحریم‌های بی‌سابقه در

دولت اوپاما. پس بررسی مبانی نظری پژوهش، در ادامه به گفتمان امنیتی آمریکا و نشانه‌های ایجابی در رابطه با جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم و در نهایت با یک جمع‌بندی کار خود را به پایان می‌بریم.

۱. مبانی نظری

«تئون ای وان دایک»، تحلیل گفتمان را این طور تعریف کرده است: «تحلیل گفتمان کشف معانی ظاهری و مستند جریان های گفتمانی است که در اشکال گوناگون زبانی و فرازبانی آشکار می‌شود. (وان دایک، ۱۳۸۲: ۱۵) این واژه در طول زمان و توسط محققان رشته‌های مختلف با معانی متفاوت ولی نزدیک به هم به کار رفته است. اما به گفته وان دایک، مفهوم آن مانند مفاهیمی چون زبان، ارتباط، تعامل، جامعه و فرهنگ، مفهومی اساساً مبهم است. وان دایک در توضیح معنای متعارف گفتمان، آن گونه که در زبان روزمره و فرهنگ‌های لغات به کار می‌رود، گفتمان را شکلی از کاربرد زبان، مثلاً در یک سخنرانی و یا حتی به طور کلی‌تر، زبان گفتاری یا شیوه سخن می‌داند. (میر فخرایی، ۱۳۸۳: ۳۸) در نگاه نخست شاید تحلیل گفتمان همان تحلیل متن یا نوشتار یا تحلیل گفتار به نظر آید. اما واقعیت این است که تحلیل گفتمان چیزی بیش از آرای هارولد لاسول درباره تحلیل فرستنده، تحلیل پیام، تحلیل وسیله و تحلیل گیرنده است. این رابطه گفتار و نوشتار را در این جمله «ریکور» می‌توانیم به وضوح ببینیم: «آنچه در نوشتار رخ می‌دهد تحقق کامل چیزی است که در یک وضعیت بالقوه قرار دارد، چیزی نوپا و خام که در گفتار زنده وجود دارد، یعنی تفکیک «گفته» و «گفتن». (نیچه و دیگران، ۱۳۸۱: ۲۳۸) . از همان دوره، دو گونه در این مباحث شکل گرفت؛ عده‌ای تحلیل گفتمان را در مقابل «تحلیل متن» تعریف می‌کردند، یعنی تحلیل ساختمان زبان گفتار که شامل گفت‌وگوها، مصاحبه‌ها، تفاسیر، سخنرانی‌ها و غیره را در مقابل ساختمان تحلیل زبان نوشتار؛ مانند مقاله‌ها، داستان‌ها، گزارش‌ها و غیره قرار می‌دادند. گفتمان، شکلی از کاربرد گفتگو است، اما به صورتی کلی‌تر. بدین معنا که در گفتمان تنها معنای ظاهری مطرح شده در گفتگو نقش ندارد بلکه شرایط زمانی، مکانی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را به صورت پنهان با خود در بردارد.

اما در تعریف سلبی گرایي در امنیت آورده اند: در این گفتمان، امنیت جنبه سلبی دارد و با نبود عامل دیگری که از آن به «تهدید» یاد می‌شود، تعریف می‌گردد. (آردی مک کین لای - آر. لیتل،

۱۳۸۰: ۱۴) به عبارت دیگر گفتمان امنیت منفی یا همان سلبی یعنی، وضعیت امن برای یک بازیگر وضعیتی ارزیابی می‌شود که در آن تهدیدی از بیرون متوجه بازیگر نباشد. بنابراین در ارتباط با امنیت، عامل تهدید (که عمدتاً نظامی هم می‌باشد) عنصر کلیدی محسوب می‌شود. اما در تعریف وضعیت ایجابی باید گفت: در این تلقی از امنیت، کانون معادلات امنیت بیش از آن که در خارج از واحد سیاسی باشد، در داخل بوده و افزون بر آن بیش از آنکه با شاخص تهدید سنجیده شود، با میزان گسست بین انتظارات شهروندی و کارآمدی دولت ارزیابی می‌شود. به عبارت دیگر منشأ تهدید و ناامنی را نباید در بیرون از مرزهای جغرافیایی یک کشور جستجو کرد. بلکه کانون محوری مباحث امنیتی و مسأله ناامنی، پدیده‌ای درون‌زا و منبعث از تعاملات داخلی می‌باشد. به عبارتی امنیت، وضعیتی ارزیابی می‌شود که در آن واحد سیاسی از رهگذر ایجاد توازن بین نیازهای شهروندی و کارآمدی دولت توانسته باشد به کسب رضایت عمومی از نظام سیاسی نایل آمده باشد. در نگاه ایجابی از امنیت، نقش مردم محوری بوده و عامل اصلی نحوه مقابله با تهدیدات خارجی است. در تلقی ایجابی از امنیت دیگر کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی و نظامی‌گری جایی ندارد. در این گفتمان نظارت و بازرسی بین‌المللی در تولید تسلیحات نظامی با دقت بیشتری باید انجام پذیرد و بین امنیت مردم و امنیت دولت نباید شکافی وجود داشته باشد. به عبارت ساده‌تر، امنیت مردم و دولت توأمان با هم قابل جمع بوده و در «امنیت فراگیر» است که ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی امنیت نیز به معنای پیشین امنیت اضافه می‌گردد. (آردی مک کین لای- آر. لیتل، ۱۳۸۰: ۲۵-۲۴)

۲. تجزیه و تحلیل گفتمان امنیتی ایالات متحده آمریکا در قبال جمهوری اسلامی

الف. گفتمان امنیتی آمریکا و برنامه هسته‌ای ایران

در سال‌های اخیر، مسئله «تلاش ایران برای دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی در کنار مواردی با سابقه طولانی‌تر همچون «نقض حقوق بشر» و «حمایت از تروریسم و اخلال در صلح خاورمیانه» از جمله اتهاماتی است که آمریکا همواره بر ایران وارد نموده است. در این میان به نظر می‌رسد «گزینه ایران هسته‌ای» به هیچ طریقی ظرفیت تحمل از سوی بازیگران جهانی خصوصاً اروپا و آمریکا را ندارد. آنچه که مسلم است قبل از انقلاب مسأله کسب فناوری هسته‌ای توسط ایران مورد حمایت کامل

آمریکا قرار داشت و مقامات آمریکایی نسبت به کسب سلاح‌های هسته‌ای توسط ایران بی‌میل نبودند. در واقع با توجه به شرایط ایران در زمان جنگ سرد، هسته‌ای شدن یکی از قابل اعتمادترین هم‌پیمانان آمریکا تا حد زیادی می‌توانست منافع آمریکا در منطقه را بهبود بخشد. در سال ۱۹۷۵ ایران ۱۰ درصد از سهام نیروگاه غنی‌سازی اورانیوم یورودیف در فرانسه را در یک کنسرسیوم خریداری کرد. بر مبنای موافقت‌نامه‌ای که بین طرفین به امضاء رسیده بود، ایران می‌توانست دسترسی کاملی به تکنولوژی غنی‌سازی یورودیف داشته باشد. به عقیده محافل غربی، شاه طرحی جاه‌طلبانه را برای ساخت شبکه‌ای متشکل از ۲۳ راکتور هسته‌ای در سراسر ایران ایجاد کرد که قرار بود تا اواسط دهه ۹۰ عملیاتی شود و در عین حال سعی داشت تا تأسیسات انرژی هسته‌ای دیگری نیز از آلمان و فرانسه خریداری کند. مطابق با این منابع تا زمان سقوط شاه، قرارداد خرید ۶ راکتور هسته‌ای بسته شده بود و شاه تلاش داشت ۱۲ نیروگاه هسته‌ای از آلمان، فرانسه و آمریکا خریداری کند. (سلطانی، ۱۳۸۴: ۶۱) فعالیت‌های هسته‌ای ایران پس از سرنگونی رژیم شاه و مقارن با ناآرامی‌های سال‌های اولیه انقلاب، عملاً متوقف ماند. با این حال و هر چند وقوع جنگ تحمیلی نیز این روند را تشدید نمود، اما دولت جمهوری اسلامی، فعالیت‌های خویش را در این زمینه از اواسط دهه ۸۰ میلادی آغاز نمود. مجادله در خصوص برنامه هسته‌ای ایران، ابتدا پس از پیدایش مدرکی در پاییز سال ۲۰۰۲ شروع شد. پس از آن محمد البرادعی مدیر کل وقت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای مذاکره به ایران آمد و اعلام کرد که ایران با اصلاح موافقت‌نامه پادمان خود توافق کرده و از این پس آژانس را از تأسیسات چرخه سوخت جدید خود هنگامی که ساخت آن مورد تصویب اولیه قرار گرفت، مطلع خواهد کرد. در سال ۲۰۰۳ مذاکرات میان آژانس انرژی اتمی و ایران با هدف تبیین و روشن ساختن شماری از مسائل مرتبط با موافقت‌نامه پادمان برگزار گردید و همکاری میان ایران و آژانس با فراز و نشیب توسعه پیدا کرد. محمد البرادعی در اوت ۲۰۰۳ به شورای حکام آژانس گزارش داد که در زمینه فراهم کردن امکان دسترسی کامل کارشناسان آژانس به تأسیسات کلیدی معین، کند عمل کرده است و این امر منجر شد که آژانس قطعنامه‌ای را اتخاذ نماید که اظهار می‌داشت؛ این امر موضوعی اساسی و فوری است که ایران از طریق انجام اقدامات ضروری تا پایان اکتبر ۲۰۰۳ کلیه قصورهای شناخته شده توسط آژانس را جبران نماید. (کیل، ۱۳۸۴: ۶۵۷) این قطعنامه همچنین از ایران خواست تا بی‌درنگ پروتکل الحاقی به توافق‌نامه پادمان خود را

امضا نماید و همچنین به طور تلویحی تهدید می‌کرد اگر ایران در حل و فصل کلیه مسائل مهم و برجسته خود کوتاهی نماید، موضوع را به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع می‌دهد. در اکتبر سال ۲۰۰۳ مذاکرات فشرده‌ای در تهران میان سه کشور اروپایی و ایران در مورد برنامه هسته‌ای صورت پذیرفت و نهایتاً بیانه‌ای امضاء شد که طی آن ایران اظهار می‌داشت؛ که پس از دریافت توضیحات لازم، پروتکل الحاقی به موافقت‌نامه پادمان خود را امضاء خواهد کرد و همچنین اظهار می‌داشت که به عنوان یک اقدام اعتمادساز بیشتر، به طور داوطلبانه تمامی فعالیت‌های غنی‌سازی را به حال تعلیق در خواهد آورد. سه کشور انگلستان، فرانسه و آلمان هم خاطر نشان کردند که حق ایران را برای استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، مطابق با معاهده (N.P.T) به رسمیت می‌شناسند. بطوری که ایران می‌تواند به شکل آسان‌تری به فناوری و فرآورده‌های مدرن در محدوده‌ای از زمینه‌های مختلف دست یابد. (کیل، ۱۳۸۴: ۶۶۱) این وضعیت ادامه داشت و موضوعات مورد گفتگو ایران و غرب (منظور سه کشور اروپایی، انگلستان، فرانسه و آلمان) با حساسیت و بعضاً تنش، به مسیر پر افت و خیز خود ادامه می‌داد تا اینکه در ۳۱ جولای ۲۰۰۶ شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه ۱۶۹۶ خود را علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران صادر نمود. از صدور اولین قطعنامه تا آخرین آن، یعنی قطعنامه ۱۹۲۹ مربوط به سال ۲۰۱۰ میلادی، احتمالاً این چنین به نظر می‌آید که جهان به ایران در حال هسته‌ای شدن به شیوه پیش‌گیری و بازدارندگی پاسخ خواهد داد. در این میان و در مواجهه ایران و آمریکا، ایالات متحده احتمالاً از شکل‌های مختلف اجبار با سه هدف بهره‌گرفت: نخست، ایجاد مشکلات فراوان برای تغییر نظر رهبران ایران در رسیدن به سلاح هسته‌ای. دوم، کاستن از منافع دستیابی به سلاح هسته‌ای و یا تضعیف ایران. سوم، اعمال مجازات برای تحذیر ایران از گسترش سلاح. بازدارندگی ایران منافع گسترده‌ای برای نظام جهانی دارد، اما چالش بزرگ‌تر ارزیابی وجود اراده و تصمیم کافی در جامعه جهانی برای بازداشتن ایران و یا تخمین پیامدهای آن است. (پرکویچ، ۱۳۸۶: ۲۸۶) به نظر می‌رسد گزینه‌های اجبار برای بازدارندگی ایران عبارتند از: ۱- انزوای سیاسی ۲- محدودیت اقتصادی، ۳- محدودیت سرمایه‌گذاری خارجی در ایران، ۴- مهار صادرات غیر نفتی ایران، ۵- مهار صادرات به ایران؛ در این خصوص نقش و اثر اروپا بسیار زیاد است. موافقت پیوستن ایران به سازمان «WTO»، به موافقت ایران با خواسته‌هایی درباره تروریسم، حمایت از صلح خاورمیانه، شفافیت در برنامه «WMD» و حقوق بشر گره می‌خورد.

انزوا و ایجاد جبهه متحد میان آمریکا، اروپا و ژاپن هر تحلیل هزینه - فایده‌ای را برای رهبران ایران بی‌اندازه خواهد ساخت و مجبور به توقف هر برنامه‌ای برای ساخت سلاح‌های هسته‌ای می‌سازد. روسیه نیز یا باید همکاری کند و یا از امتیازات گروه ۸ محروم می‌شود. عر توقف اعتباردهی در سازمان‌های پولی جهانی به ایران، ۷ - استفاده از زور، ۸ - استفاده از ابزار شورای امنیت سازمان ملل متحد، ۹ - استفاده از ابزار اتحادیه اروپا برای فشار هر چه بیشتر به ایران، ۱۰ - آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای، ۱۱ - جامعه N.P.T: که شامل اعضای مهم آن هستند که بایستی به چگونگی تفسیر الزامات N.P.T پس از شوک هسته‌ای شدن ایران کمک کنند. (پرکویچ، ۱۳۸۶: ۲۹۵-۲۹۰) واقعیت این است که سیاست ایالات متحده در مقابل ایران در خصوص برنامه هسته‌ای این کشور، دچار نابسامانی و آشفتگی زیادی می‌باشد. اما آن چیز که مسجل است تلاش برای جلوگیری از ظهور یک ایران هسته‌ای، هدف اصلی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا است. افزون بر این مقام‌های آمریکایی معتقدند که ایران دارای سلاح‌های شیمیایی و احتمالاً بیولوژیک می‌باشد و به تلاش خود در جهت دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای ادامه می‌دهد. در رابطه با ممانعت از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی به دولت آمریکا پیشنهاد شده که برای جلوگیری از تکثیر و کاربرد این سلاح‌ها با عنایت به دو اصل برقراری صلح کامل در منطقه و بازرسی ناگهانی و اجرای کامل تعهدات کشورهای منطقه در این زمینه تأکید کند. این مسئله جز با ایجاد هم‌سویی منطقه‌ای و بین‌المللی در پرهیز از سلاح‌های کشتار جمعی و کاستن از جذابیت چنین سلاح‌هایی ممکن نیست. اما چنانچه این گونه اقدامات بازدارنده مانع از تکثیر و کاربرد سلاح‌های مذکور نشد دولت آمریکا باید آمادگی هرگونه واکنش جدی - حتی رویارویی نظامی - را داشته باشد و این حق را از طریق شورای امنیت سازمان ملل برای خود محفوظ بدارد. همسو با اقدامات انجام شده برای ایجاد اطمینان و امنیت، ایالات متحده درصدد است تا اجماع بین‌المللی برای اقدام چند جانبه علیه گسترش سلاح‌های کشتار جمعی را بار دیگر احیا سازد. (احدی، ۱۳۸۴: ۱۵۱) بنابراین از نظر آمریکایی‌ها هسته‌ای شدن ایران احتمالاً بدترین خبر ممکن برای خاورمیانه خواهد بود. افرایم اینبار در این خصوص معتقد است؛ اکنون آینده‌ای مبهم پیش روی منطقه است مگر آنکه برنامه‌های هسته‌ای ایران متوقف گردد. احتمالاً فشارهای بین‌المللی برای متقاعد ساختن ایران به دست کشیدن از برنامه‌های خود مؤثر نبوده و آنگاه می‌توان گزینه‌های پیشگیری یا تغییر رژیم را دنبال کرد. اگر جمهوری اسلامی ایران با

یک زرادخانه هسته‌ای ظاهر گردد، آن‌گاه هیچ راهی برای مقابله با آن وجود نخواهد داشت. (اینبار، ۱۳۸۴: ۲۱۵) سلبی‌گرایی و بدبینی به سرشت فعالیت‌های هسته‌ای ایران، از سوی مقامات آمریکایی آنقدر جدی است که اغلب این تصور در ذهن کارشناسان وجود دارد که ایران می‌تواند از اقدامات آژانس بین‌المللی انرژی اتمی فرار کند، همان‌طور که عراق توانست یک برنامه تسلیحاتی اتمی گسترده را طوری پنهان کند که بازرسان بین‌المللی قادر نبودند، آنها را بیابند. برای مثال شورای روابط خارجی آمریکا در گزارش ویژه خود در سال ۲۰۰۴ در خصوص روابط ایران و آمریکا ضمن آنکه پیشنهادهای پیرامون اصلاح روابط آمریکا با ایران دارد و اعلام می‌دارد که طرح مذاکره موردی با ایران استراتژی پُر منفعتی برای آمریکاست در عین حال در خصوص فعالیت‌های هسته‌ای ایران یک توافق نظر در اعضای شورا وجود دارد و آن اینکه، ایران تلاش دارد تا ضمن حفظ همکاری تاکتیکی خود با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، حیطة فعالیت هسته‌ای خویش را مخفی نگاه دارد تا بتواند از این انتخاب تا زمانی که امکانش را دارد بهره‌برداری نماید (بولتن ویژه، ۱۳۸۳: ۱۲) این نگاه توأم با ناامیدی و سرشار از نشانه‌های سلبی به اقدامات تهران و خصوصاً به پرونده هسته‌ای ایران به حدی است که برای مثال جیمز. ام. لیندسی، مدیر مطالعات و صاحب کرسی موریس. آر. گرینبرگ در شورای روابط خارجی آمریکا معتقد است؛ حتی یک حمله ناگهانی موفقیت‌آمیز نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای ایران فقط چند سالی برنامه ایران را به تأخیر می‌اندازد و این تقریباً بدون شک عزم تهران را برای هسته‌ای شدن محکم‌تر از قبل می‌کند. از طرفی، خطرات ورود ایران به کلوب هسته‌ای برای آمریکائیان شناخته شده و معروف هستند؛ بوسیله این پیشرفت، توان تکثیر هسته‌ای ایران و سوءقصد هایش در برهم زدن نظم علیه همسایگانش و حمایت کردن از تروریسم علیه ایالات متحده و اسرائیل، خطر رو به گسترش هر دوی جنگ هسته‌ای و یا جنگ متعارف در منطقه خاورمیانه، اینکه دولتهای بیشتری در منطقه همچنین خواهان تبدیل شدن به یک قدرت هسته‌ای شوند؛ آرایش تازه دادن به توازن ژئوپولیتیک در خاورمیانه، و تضعیف تلاش‌های گسترده به منظور متوقف کردن نشر و پخش سلاح‌های هسته‌ای و ... از آن جمله‌اند. فی‌الواقع ظهور ایران هسته‌ای - بعد از این بعنوان شکست اصلی دیپلماسی ایالات متحده تعبیر و تفسیر می‌شود. دوستان و دشمنان از قدرت حکومت ایالات متحده و توان حل و فصل کردن ماهیت اتفاقات در خاورمیانه علناً سؤال خواهند پرسید. به زعم جیمز لیندسی و ری تی کی، دوستان با فاصله

گرفتن از واشنگتن عکس‌العمل نشان می‌دهند؛ و دشمنان با سیاست‌های ایالات متحده بیش از گذشته با رویکرد تهاجمی و خصمانه به چالش برمی‌خیزند. (Lindsay & Taken, 2010: 33) بطور کلی در خاتمه این بحث پیرامون آبر گفتمان سلبی‌گرایی آمریکا در مواجهه با ایران و پیوند نشانه‌شناسیک آن با برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، می‌توان ملاحظات ایالات متحده در این خصوص را به چند شاخص، البته تا قبل از روی کار آمدن دولت آقای روحانی و سیاست خارجی جدید آن، تقلیل داد.

۱- دیپلماسی چند جانبه: در این گزینه اروپا سعی دارد ایران را متقاعد سازد تا از دستیابی به علوم و فنون جدید در برخی حوزه‌ها که ایالات متحده خط قرمز تهدیدکننده صلح و امنیت بین‌المللی تلقی کرده است، چشم‌پوشی نماید.

۲- حرکت‌های نظامی پیشدستانه: به دو طریق قابل اجرا است. الف- اجرای عملیات موضعی؛ بدین معنی که آمریکا با شناسایی سایت‌های هسته‌ای و پایگاه‌های نظامی ایران، طی چند عملیات سریع - تمامی آن‌ها را نابود کند. ب- اجرای عملیات گسترده نظامی؛ در این روش از طریق هوایی، دریایی و زمینی، نیروهای آمریکایی وارد می‌شوند و ضربات مهلکی را طی یک دو ماه بر زیر ساخت‌های اقتصادی و اجتماعی ایران وارد می‌نمایند.

۳- بازدارندگی، تأخیر و خنثی نمودن تهدید؛ در این مدل لازم است تا سیاست تنبیه نمودن ایران یعنی ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت، به عنوان یک چارچوب عملی، همیشه در نظر گرفته شود. (بطور کلی راه‌کارهای اجبار کننده در جهت به تعویق انداختن برنامه هسته‌ای ایران، از جمله انزوای سیاسی، تحریم‌های اقتصادی، جلوگیری از صادرات به ایران، جلوگیری از اعطای اعتبارات سازمان‌های مالی بین‌المللی به ایران، به کارگیری احتمالی زور و ... در این چارچوب قرار می‌گیرد)

۴- تغییر رژیم: در این گزینه به جای استفاده از اجرای عملیات نظامی علیه ایران از شیوه انقلاب‌های مخملی و یا «انقلاب‌های نارنجی» نظیر آنچه که در گرجستان و اوکراین اتفاق افتاد، استفاده می‌شود.

۵- معامله بزرگ: یعنی مشکلاتشان را در همه حوزه‌ها و زمینه‌ها با ایران از طریق امتیاز دادن و امتیازگیری حل کنند. بدین منظور ایران و آمریکا طی یک فرآیند به حل و فصل مسایل خودمانند، تروریسم، صلح خاورمیانه، تسلیحات کشتار جمعی و امثال آنها بطور یکجا و با هم بپردازند. (هادیان، ۱۳۸۷: ۱۹۴-۱۸۷) اما با تغییر فضای سیاسی در ایران همزمان با روی کار آمدن دولت تدبیر و امید،

سیاست خارجی ایران در راستای توافق موقت ژنو می رود که برای همیشه به مناقشه برنامه هسته ای ایران پایان دهد. بر اساس این توافقنامه که برای رسیدن به یک راه حل جامع بلندمدت و مورد توافق طرفین و با هدف تضمین نمودن صلح آمیز بودن برنامه هسته ای ایران امضا گردید، طرفین «به صورت داوطلبانه» متعهد می شوند تا اقدامات متقابلی را به عنوان گام اول یک راه حل جامع انجام دهند. بنا بر این توافق، ایران برنامه هسته ای خود و غنی سازی اورانیوم را به شکلی محدود ادامه خواهد داد و نظارت آژانس بین المللی انرژی اتمی را بر تأسیسات خود تسهیل خواهد نمود. در عوض، طرف مقابل بخشی از تحریم های وضع شده علیه ایران را تعلیق می کند و از وضع تحریم های جدید اعم از بین المللی، چندجانبه و یک جانبه خودداری خواهد نمود. هم اکنون این مذاکرات در حال انجام است و تا چند ماه آینده به نظر می رسد که تکلیف نهایی آن مشخص می شود. پایان این مناقشه بدون تردید پایان یک دوره تنش در روابط ایران و آمریکا و شاید فصل الخطاب یکی از نشانه های سلبی گرایبی آمریکا در قبال ایران باشد.

ب. گفتمان امنیتی آمریکا و ادعای نقض حقوق بشر در ایران

همان طور که جیمز بیل در کتاب «عقاب و شیر، تراژدی روابط ایران و آمریکا» نشان داده است، اولین نشانه های سوءظن و بی اعتمادی میان دولت انقلابی ایران و آمریکا، ظاهراً با بهانه صدور قطعنامه حقوق بشری بر ضد ایران آغاز شده است. اگرچه پیش از آن نیز هیچگونه بیانییه قاطعی در حمایت از انقلاب ایران توسط آمریکائیان صادر نشده بود و هیچ تمایلی به اعتراف به اشتباهات احتمالی گذشته در سیاست خارجی آمریکا به چشم نمی خورد. همین طور هیچ تمایلی به بررسی استرداد جنایتکاران سیاسی یا برگرداندن سرمایه های پهلوی به کشور نشان داده نمی شد و هیچ گونه تلاش جدی برای همکاری با رهبر واقعی انقلاب ایران انجام نگرفته بود. مع هذا، می توان این اتفاق را منشأ اولین نشانه های آبر گفتمان سلبی آمریکا علیه ایران به شمار آورد. جیمز بیل می نویسد: «... هر چند نشانه های مثبت مبنی بر تأیید واقعیت انقلاب از سوی آمریکا اندک بودند، اما تعدادی از اعمال آمریکا به راحتی اعمال کاملاً خصمانه تفسیر می شدند. این اشتباهات کادر سیاسی، بطور جدی به منافع آمریکا در ایران لطمه زد و از جمله زیان های آنها نبود شدن نیروهای میانه رو بود. این اشتباهات با توجه به سابقه ای که توصیف آن رفت، بویژه زیان آور بودند و زمینه را برای فاجعه آمیزترین اشتباه آمریکا یعنی پذیرفتن اقامت شاه در

آمریکا در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۹ مساعد ساخت. (بیل، ۱۳۷۱: ۴۴۵-۴۵۶) اعضای با نفوذ کنگره در واشنگتن که روابط نزدیکی با رژیم پهلوی داشتند، در مصاحبه‌ها و ضمن صدور قطعنامه‌هایی، انقلاب ایران و سیاست آن را تقیح و محکوم می‌کردند. سناتور «جیکوب جیویتس» و سناتور «هنری جکسون» دو تن از این افراد بودند که هر دو در محافل ایرانی، به عنوان حامیان دیرینه شاه و حکومت وی شهرت داشتند. سنا در ۱۷ ماه مه ۱۹۷۹، قطعنامه‌ای را که سناتور «جیویتس» در محکوم کردن اعدام‌های انقلابی در ایران تهیه کرده بود، از تصویب گذراند. اعدام یک تاجر یهودی بنام «حییب القانیان» در ۹ ماه مه محرک تصویب این قطعنامه بود. این اعدام به عنوان مدرکی مبنی بر وجود یک برنامه انقلابی علیه یهودیان عرضه شد و «جیویتس» و دیگران، فوراً برای محکوم کردن هر چه قاطع‌تر ایران وارد عمل شدند. در واقع «القانیان» یکی از بیست و نه نفری بود که از ۷ تا ۱۱ ماه مه ۱۹۷۹ اعدام شدند و او تنها فرد یهودی در میان آنها بود. علت اعدام این افراد همکاری نزدیک و همدستی با رژیم شاه بود. این قطعنامه سنا موجب تظاهرات ضد آمریکایی وسیعی در سراسر ایران شد و مدرک مخالفت آمریکا با انقلاب در نظر گرفته شد... رهبران ایرانی این سؤال را مطرح کردند که چرا در طول حکومت شاه، که هزاران نفر زندانی، شکنجه و اعدام می‌شدند، سنا هیچگونه قطعنامه‌ای صادر نکرد. به اظهار آنها، چرا سنا آمریکا ناگهان نگران جریان درست قانون، اعمال قدرت مستبدانه و حکومت قانون در ایران شد؟ شخص (امام) خمینی از این واقعه به عنوان نمونه اولیه ریاکاری و خصومت آمریکا در قبال انقلاب استفاده نمود. قطعنامه «بی‌موقع و نسنجیده» سنا، رهبران ایران را متقاعد کرد که آمریکا نظرات خصمانه‌ای در قبال انقلاب دارد. بسیاری معتقدند که این عمل سنا که آمریکایی‌های حامی پهلوی که مناسبات نزدیکی با کشور اسرائیل داشتند، مشوق آن بودند، نخستین واقعه عمده در سیر وقایعی بود که به تصرف سفارت آمریکا در پنج ماه بعد انجامید. «چارلز ناس» اعلام کرد: «قطعنامه جیویتس» واقعاً به ما ضربه زد و از آن پس ایرانی‌ها از همکاری امتناع کردند.»

در پاییز همان سال، اقدام غیر دیپلماتیک و زیان‌آور یک سناتور آمریکایی که ناشی از بی‌فکری او بود، اثری کاملاً منفی بر روابط ایران و آمریکا برجای گذاشت. سناتور «هنری جکسون» در اکتبر سال ۱۹۷۹ در مصاحبه‌ای، با «میت دپرس» گفت: انقلاب ایران محکوم به شکست است، این کشور به زودی تجزیه می‌شود. این بیانیه موجب بروز نگرانی زیادی در ایران شد و مقامات ایرانی این‌طور

پنداشتند که بیانات علنی یک سناتور آمریکایی با نفوذ، نه تنها دلیلی بر اثبات خصومت آمریکا در قبال ایران است، بلکه نمایانگر طرح‌های آمریکا برای تجزیه ایران می‌باشد. یک مقام ایرانی بلند پایه که در آن زمان با مقامات سفارت آمریکا در تماس بود، گفت: اظهارات سناتور جکسون، «مثل گلوله توپ به بالاترین سطوح وزارت خارجه ضربه زد.» بار دیگر دیپلمات‌های آمریکایی در تهران به هراس افتادند. بیانات سناتور «جکسون» مرحله مهم دیگری در راه جدایی ایران و آمریکا بود. (بیل، ۱۳۷۱: ۴۵۶-۴۵۷)

نشانه‌های حقوق بشری اختلاف میان ایران و آمریکا اگرچه در آغاز با تأکید بر رفع تبعیض و بی‌عدالتی و لغو احکام اعدام و نظایر آن که همگی نه براساس شریعت و مبانی فقه شیعه که بر ساخته از صناعت بشر به حکم عقل و عرف و مبتنی بر منشور حقوق بشر و کنوانسیون‌های متعدد حقوق بشری بود، اما این مساله به تدریج در ایران، رنگ و بوی یک هجمه ی سیاسی به خود گرفت تا موضوعی از موضوعات مورد اختلاف بین دو کشور که لاجرم قابلیت گفتگو و حل و فصل شدن را دارد. به عبارت دیگر حکومت انقلابی ایران به این دریافت نزدیک شد که گویی تمامی آنچه محافل غربی و در رأس آن، ایالات متحده آمریکا پیرامون مضامین حقوق بشر علیه ایران می‌گویند، نشانه نوعی خصومت با انقلابشان، و از آن بدتر این که در تعارض با مبانی فقهی و اصول شریعتی است که بر پایه مفروضات آن انقلاب کردند. همزمان با عمیق تر شدن اختلافات ایران و آمریکا و متناسب با جدایی روزافزون دو کشور از یکدیگر، بر کمیت و کیفیت گزارشات و نیز قطعنامه‌های نقض حقوق بشری علیه ایران، افزوده می‌شد. بطوری که در دوران حکومت جمهوری اسلامی ایران، مجمع عمومی سازمان ملل به جز یکی دو سال، تقریباً همه ساله قطعنامه‌ای در مورد نقض حقوق بشر به وسیله حکومت جمهوری اسلامی صادر کرده است. در بستری نامتعیّن، تمامی نشانه‌های نقض حقوق بشری در ایران به مثابه ابر گفتمان سلبی‌گرایی آمریکا یا بعبارت دیگر چونان دالی از مدلولات عینی تا ذهنی در نوسان است. بنیان نظری نظام جمهوری اسلامی ایران به ساز و کار حقوق بشر بسیار متفاوت از نگاه غرب به این پدیده است. بحث بر سر خوب یا بد، درست یا غلط بودن ماهیت موضوع نیست. تلاش به منظور توصیف آن چیزی است که به مثابه امر واقع (عینی) و گاه نیز امر ذهنی رخ داده است. در ادامه سعی می‌شود به پاره‌ای از این نشانه‌ها اشاره کرد. این را هم اضافه کنیم که گاه ایالات متحده آمریکا خود مبتکر صدور قطعنامه یا گزارشی در خصوص نقض حقوق بشر علیه ایران نبوده، بلکه از دستاورد یا گزارش‌های دیگر سازمان‌ها

و نهادهای دولتی و غیر دولتی منطقه‌ای و بین‌المللی سود برده است. از این منظر، جمهوری اسلامی ایران نه تنها در معرض اتهامات ایالات متحده، که در برابر هجمه‌ای از فشارها از اتحادیه اروپا گرفته تا کمیسیون حقوق بشر (بعدها شورای حقوق بشر نام گرفت) سازمان ملل متحد و از دیگر کشورهای غربی نظیر کانادا تا نهادهای غیر دولتی مانند کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران و ... قرار گرفت. بطور کلی باید اذعان کرد که جمهوری اسلامی ایران در این مورد به خصوص با گفتمان جهان غرب و سرشاخه اصلی آن یعنی ایالات متحده آمریکا مواجه است. باری، شاید بتوان گفت مسأله حقوق بشر که ریشه در افکار و عواطف آمریکائیان دارد و نیز یکی از پایه‌های نظری، بلکه اسطوره انسان غربی و نشانی بارز از فرهنگ و تمدن آمریکایی را با خود دارد، مهمترین گره کور هنجاری - اخلاقی میان آمریکا و ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب اسلامی است. اگرچه در قبل از انقلاب اسلامی این مهم، هیچگاه مانع جدی‌ای بر سر همکاری‌های دو کشور، حتی زمانی که کارتر با سیاست حقوق بشر به استقبال ایران آمد، نبود و بعد از انقلاب اسلامی نیز بنا به گفته ناظرین در بیشتر موارد شکل هجمه‌ی سیاسی به خود گرفت، اما به هر روی نمی‌توان منکر اهمیت عرفی حقوق بشر در الگوی فرهنگ آمریکایی شد. به عبارت دیگر تمامی نشانه‌های تقابلی آمریکا علیه ایران و به ویژه همین نشانه حقوق بشری، خود بر ساخته از فرهنگ و تاریخ این کشور است. در سراسر تاریخ ایالات متحده آمریکا، اجماع گسترده‌ای میان مردم این کشور در حمایت از ارزش‌های لیبرال - دموکراتیک، فردگرا و مساوات‌طلب بوجود آمده است. این ارزش‌ها و ایده‌آل‌های سیاسی همان است که گارنر میردال از آن به نام «عقیده آمریکایی» یاد می‌کند و هسته و درون‌مایه هویت ملی آمریکا را از قرن ۱۸ به وجود آورده است. (زهرانی و قربانپور، ۱۳۸۶: ۱۳۳) افزون بر این، ارزش‌های فرهنگی و باورهای هنجاری مردم آمریکا بازتاب بنیادینی در دیپلماسی این کشور داشته است. بطوری که می‌توان گفت این اصول، همواره یک ویژگی اصلی در دیپلماسی ایالات متحده آمریکا بوده است. از زمان اعلام موجودیت ایالات متحده، آمریکاییان همیشه کشورشان را به عنوان یک موجودیت متمدن منحصر به فرد یا شهری بر فراز تپه، فانوس آزادی و دژ دموکراسی نگریسته‌اند. به این ترتیب، صدور ارزش‌های فرهنگی به کشورهای خارجی تبدیل به یک ویژگی ممتاز در دیپلماسی آمریکا می‌شود. گفتیم که محتوای اصلی ارزش‌های فرهنگی و تمدنی آمریکا متجلی در دیپلماسی این کشور است.

حال که مشخص شد سیاست حقوق بشری بین‌المللی ایالات متحده به مثابه یک نشانه در واقع، بسط سیاست‌های داخلی‌اش بر مبنای مفروضات فرهنگی - تمدنی‌اش می‌باشد، بهتر است که به برخی از گزارش‌های دستگاه‌های اجرایی این کشور و از جمله گزارش‌های سالانه وزارت امور خارجه درباره نقض حقوق بشر در ایران نگاهی بیاندازیم. عمده انتقاداتی که در دهه اول انقلاب اسلامی، به وضعیت حقوق بشر در ایران از سوی محافل غربی به ویژه ایالات متحده ابراز شده است، بیشتر معطوف به اعدام‌های کیفری و سیاسی، همچنین ناظر بر عدم سیر قانونی احکام دادگاه‌ها علی‌الخصوص دادگاه‌های انقلاب و نیز محدود کردن آزادی‌های سیاسی و مدنی و سرکوب و مدارا ستیزی علیه گروه‌ها و جریانات سیاسی - مذهبی داخلی بوده است.

در یک گزارش پیرامون اعدام‌های بعد از پیروزی انقلاب آمده است: «... دستگیری و اعدام در ایران، بلافاصله بعد از انحلال رژیم سابق در اواسط فوریه (بهمن) آغاز شد. این دستگیری‌ها از ۱۴ فوریه شروع شد و اعدام‌ها روز بعد به اجرا درآمد. افرادی که اکثراً به عنوان نماینده و ابزار سرکوب برای دولت پهلوی شناخته می‌شدند، هدف اولیه این عدالت انقلابی را تشکیل می‌دادند. رهبران ارتش، پلیس، ساواک و زندان‌ها، همچنین شکنجه‌گران و قاتلین سیاسی از جمله این اهداف بودند. در طول چهار ماه اول بعد از سقوط رژیم، درصد قاطعی از اعدام‌شدگان یکی از این افراد بودند، از ۲۰۵ مورد اعدام ثبت شده، بین ۱۱ فوریه و ۱۱ ژوئن ۱۹۷۹، ۴۹ مورد پرسنل ارتش، ۴۵ مورد مقامات پلیس، ۴۰ مورد عوامل ساواک، ۱۶ مورد شکنجه‌گر حرفه‌ای و رئیس زندان و ۷ مورد قاتل سیاسی بودند. سایر کشته‌شدگان عبارت بودند، از ۱۹ جنایتکار، ۱۳ عضو طبقه نخبگان سیاسی شاه و ۲ نفر کارخانه‌دار... (بیل، ۱۳۷۱: ۴۲۱) در گزارشی دیگر که البته توسط سازمان عفو بین‌الملل در ماه‌های آغازین بعد از پیروزی انقلاب اسلامی صادر و بعدها مورد استناد وزارت خارجه آمریکا هم قرار گرفت، آمده است: «در پی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، دادگاه‌های ویژه‌ای به نام «دادگاه‌های انقلاب اسلامی» در ایران برپا گردید. سازمان عفو بین‌الملل بارها گزارش‌هایی دریافت کرده است مبنی بر این که شیوه‌های دادرسی در این دادگاه‌ها متهمان را از محاکمه منصفانه محروم کرده، اتهاماتی که افراد بر اساسشان مورد تعقیب قانونی قرار گرفته‌اند، مبهم و کلی بوده و سرانجام به صدور حکم اعدام برای بسیاری از متهمان انجامیده است. برای بررسی بلاواسطه این موارد، عفو بین‌الملل هیئتی را به ایران اعزام نمود. این هیئت از روز ۲۳ فروردین تا ۱۱

اردیبهشت ۱۳۵۸ در تهران مشغول به کار شد و در این مدت به دیدار و گفت و گو با وزرای دولت موقت، اعضای کمیته‌های محلی تهران، مخالفان سکولار شاه و دیگران پرداخت.

براساس یافته‌های هیئت اعزامی به ایران و پژوهش‌های بعدی، عفو بین‌الملل نتیجه این بررسی‌ها را همراه با پیشنهادهای عرضه می‌دارد که در این جا به خلاصه‌ای از آن اکتفا می‌کنیم. قبل از آن، یادآوری این نکته را ضروری می‌دانیم که درست است که این گزارش و گزارش‌هایی نظیر آن، مستقیماً توسط ایالات متحده طراحی و صورت بندی نشده است، لیکن از آنجا که بیانگر طرز نگاه و گفتمان حقوق بشری غرب علیه ایران، و از طرفی در آینده مورد تأیید و استناد مقامات ایالات متحده واقع می‌شود، حائز اهمیت است. و حال، فشرده‌ای از بندهای گزارش سازمان عفو بین‌الملل:

۱- اعدام بسیاری از متهمان را که بدون محاکمه به مرگ محکوم شده‌اند تقبیح می‌کند و یادآور می‌شود که در ۲۶ مهر ۱۳۵۸ آیت‌الله (امام) خمینی (ره) دستور داد که شمار اعدام‌ها محدود شود و اعلام کرد که دادگاه‌ها باید بر مبنای رویه‌های اسلامی عمل کنند.

۲- با مجازات مرگ به هر دلیل و در هر اوضاع و احوالی مخالف است و یادآور می‌شود که احکام اعدام حتی در مورد متهمانی صادر شده است که جرائم منسوب به آنها براساس قوانین اسلامی نیز موجب مجازات مرگ نیست.

۳- با تحمیل مجازات شلاق به هر دلیلی مخالف است و یادآور می‌شود که حکم شلاق حتی برای متهمانی صادر شده است که براساس قوانین اسلامی نیز اتهامشان چنین مجازاتی را نمی‌طلبد.

۴- بر این اصل تأکید می‌ورزد که هر فرد، حق دارد از دستگیری و بازداشت خودسرانه، شکنجه یا رفتار و مجازات‌های بی‌رحمانه، غیر انسانی و اهانت‌آمیز مصون باشد. از این که مقررات حاکم بر دستگیری و بازداشت افراد، مصونیت آنها را در قبال خشونت و یا تهدید به خشونت نسبت به تمامیت بدنی و حیثیت انسانی آنان تضمین نکرده است ابراز تأسف می‌کند. دستگیری‌ها بیشتر به گونه‌ای صورت گرفته‌اند که با اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر ناسازگار است از آن جمله با اصل ممنوعیت مداخله خودسرانه در حریم خصوصی و محل سکونت افراد.

۵- مصرانه خواستار آن است که [دولت] مواد ۳، ۹ و ۱۲ «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و بندهای ۱، ۲، ۳ و ۴ ماده ۹ «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» را رعایت کند. بنابراین: مقامات رسمی ایران باید

مرزهای مسئولیت و اختیارات مأموران اجرایی را به گونه‌ای روشن کنند که عملاً مانع دستگیری و پیگردهای بدون مجوز رسمی، یا مغایر با مقررات و تشریفات قانونی، شود... (www.iranrights.org, 338) از دیگر نمونه‌هایی نظیر این گزارش بسیار یافت می‌شود. برای مثال سازمان دیده‌بان حقوق بشر طی یک گزارش در سال ۱۳۶۹ شمسی معتقد بود که بیشترین لطمات ناشی از عدم رعایت حقوق بشر در ایران را زنان صاحب اندیشه‌های غیر مذهبی، چپ‌ها، گروه مخالف مجاهدین خلق (منافقین) و پیروان فرقه بهایی متحمل شده‌اند. البته این گزارش در ادامه و بعد از طرح انتقادات، به جنبه‌های مثبت فعالیت حقوق بشر در ایران نیز اشاراتی دارد. برای مثال در جایی می‌نویسد: «... از جنبه‌های مثبت فعالیت حقوق بشری ایران، به عنوان رویدادی بزرگ در سال ۱۹۹۰، موافقت این کشور با نخستین بازدیدکننده خارجی و بررسی کارنامه حقوق بشری‌اش از طرف نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، رینالدو گالیندوپل بود. وی پس از دیدار اول، یک گزارش ۷۶ صفحه‌ای با انتقادی ملایم از کارنامه حقوق بشر دولت ایران منتشر کرد. این گزارش جنجالی ضمن تأیید ادامه نقض حقوق بشر به دست دولت، بر این ادعای مکرر گروه‌های مخالف که دولت را متهم می‌کردند، زندانیان سیاسی را به اسم قاچاقچیان مواد مخدر اعلام می‌کند، خط بطلان می‌کشید و آن را بی‌پایه می‌خواند. (iranrights.org/farsi/documentt) اما در گزارش‌های سالانه وزارت امور خارجه آمریکا علیه نقض حقوق بشر در سراسر جهان و از جمله ایران به مسائل متعددی در یک چارچوب مشخص اشاره شده است. بدین ترتیب که همگی این گزارش‌ها مشتمل بر یک مقدمه، چندین بخش تفصیلی و یک نتیجه‌گیری ضمنی می‌باشد. عناوین در هر گزارش ثابت می‌ماند و این مصادیق و موارد است که در هر گزارش تغییر می‌کند. در ادامه به چند نمونه از این گزارش‌ها اشاره می‌کنیم. با این توضیح که تمامی گزارش‌های حقوق بشری وزارت امور خارجه آمریکا علیه ایران از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ مورد مطالعه قرار گرفته، لیکن به علتی که در بالا به آن اشاره کردیم، یعنی یکسان بودن چارچوب تمامی گزارش‌ها و صرفاً تغییر مصادیق ذکر شده جلوگیری از جنبه تکرار در تحقیق، از برشمردن تمام جزئیات گزارش‌ها خودداری کرده و تنها به ذکر مفاد مهم چند گزارش اکتفا می‌کنیم. اما در گزارش‌های سالانه وزارت امور خارجه آمریکا علیه نقض حقوق بشر در سراسر جهان و از جمله ایران به مسائل متعددی در یک چارچوب مشخص اشاره شده است.

۱- بخش اول: ابعاد اقتصادی: ضمن توضیحاتی در مقدمه، به ترکیب اضلاع اقتصاد ایران می‌تازد. این گزارش در این بخش مدعی است که نادیده گرفتن مالکیت خصوصی و ملی کردن تمام بانک‌ها (در آن مقطع بانک‌های خصوصی در اقتصاد ایران فعال نبودند) ملی کردن یا به عبارتی دولتی کردن زنجیره‌ای از صنایع زیر بنایی از جمله صنعت نفت، در کنار نیروی بیکار جامعه، فساد گسترده اداری و وجود بازار سیاه و ... همگی مواردی از تزییع حقوق بشر در ایران محسوب می‌شوند.

۲- بخش دوم: ابعاد سیاسی: در این بخش آمده است که به علت فقدان نمایندگی ایالات متحده در ایران، این گزارش با کمک منابع غیر رسمی و به سختی فراهم شده است. در ادامه، این شاخص‌ها بعنوان مهمترین ابعاد نقض حقوق بشر در ایران در نظر گرفته شده است؛ بازداشت، برپایی دادگاه‌های مختصر و فرمایشی، اعدام، ارباب، گسترش شکنجه، توقیف دلخواهانه، فقدان محاکم و دادرسی‌های عادلانه، جلوگیری از آزادی بیان و مطبوعات، جلوگیری سیستماتیک از جامعه مذهبی بهایی، محدودیت شدید حقوق کارگران و زنان.

حکومت ایران همچنین به نماینده ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد «رینالدو گالیندوپل» اجازه ملاقات مجدد جهت تکمیل گزارش خود از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ را نداده است. همچنین این گزارش اضافه می‌کند: سازمان عفو بین‌الملل در خصوص اجرای احکام اعدام در ایران در طول سال ۱۹۹۳ گزارشی تهیه کرده است که در گزارش سالانه وزارت خارجه آمریکا تأثیرگذار بوده است.

بطور خلاصه اهم موارد نقض حقوق بشر به ادعای این گزارش توسط ایران، چنین است:

۱- نقض بی‌طرفی و انصاف ۲- ناپدید شدن ۳- شکنجه و دیگر اعمال ستمکارانه و غیر انسانی یا رفتار تنزل‌دهنده یا مجازات ۴- بازداشت دلخواهی - توقیف یا تبعید شخص ۵- رد دادرسی عمومی عادلانه ۶- دخل و تصرف دلخواهانه در حوزه خصوصی، خانوادگی و خانه ۷- [نقض] آزادی بیان و مطبوعات ۸- آزادی امن مجلس و اجتماعات ۹- آزادی جابجایی و نقل مکان در درون کشور، مسافرت خارجی، مهاجرات و اعطاء تابعیت ۱۰- احترام به حقوق سیاسی. بخش سوم: آزادی شهروندان برای تغییر حکومت شان. بخش چهارم: شامل نگرش حکومت در خصوص نهادهای بین‌المللی و تحقیقات غیر دولتی منتسب به حقوق بشر. بخش پنجم: شامل موارد تبعیض در نژاد، جنسیت، مذهب، زبان و یا وضعیت اجتماعی. این بخش، خود شامل موارد زیر است: زنان، کودکان، اقلیت‌های دینی، حقوق

کارگران، حقوق اجتماعات، حق سازماندهی و مذاکره یا معامله جمعی، منع کار اجباری، تعیین حداقل سن برای اشتغال کودکان و در نهایت شرایط قابل قبول برای کار. (www.state.gov/iran, 1993)

مثال دیگر از نشانه حقوق بشری ابرگفتمان سلبی گرایی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران، گزارش به اصطلاح نقض حقوق بشری وزارت امور خارجه این کشور در سال ۲۰۰۳ می‌باشد. در ابتدای این گزارش همانند گزارش‌های قبلی، توصیفی از ساختار حکومت و روابط پیچیده قدرت - مذهب در ساخت نظام جمهوری اسلامی عرضه می‌شود و در ادامه به تشکیلات سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه و نیز جایگاه و اختیارات رهبری اشاره می‌کند و مدعی است که وضعیت حقوق بشر در ایران رو به وخامت گذاشته است. حق شهروندان برای تغییر دولت به طور قابل توجهی محدود بوده و نقض جدی حقوق شامل؛ اعدام‌های خودسرانه، ناپدید شدن، شکنجه و رفتار تحقیرآمیز ادامه داشته است. این گزارش اضافه می‌کند از میزان مجازات‌های شدید مانند گردن زدن و شلاق، شرایط بد زندان، دستگیری خودسرانه و بازداشت، اطلاع دقیقی در دست نیست. فقدان حکم آزادی و یا دسترسی به وکیل و بازداشت طولانی مدت و بدون ملاقات در انفرادی، عدم دادرسی یا محاکمات منصفانه و نقض حقوق حریم خصوصی شهروندان و محدودیت بیشتر برای آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات و تشکلات و مذهب، به نحو چشمگیری افزایش داشته است. دولت کارگروه‌های مدافع حقوق بشر را محدود کرده و در توقف خشونت و تبعیض قانونی و اجتماعی علیه زنان موفق نبوده است. همچنین دولت علیه اقلیت‌ها تبعیض قائل شده و نیز حقوق به شدت محدود کارگران، از جمله آزادی تشکل و حق سازماندهی و چانه‌زنی جمعی آنان را نادیده گرفته است. همین وضعیت در خصوص کودکان کار نیز وجود دارد. در بخش اول این گزارش، فصلی در رابطه با احترام به تمامیت فرد، از جمله آزادی با محوریت محرومیت غیرقانونی یا دلبخواهانه از زندگی وجود دارد. نویسندگان این گزارش معتقدند، محروم کردن خودسرانه به موجب قوانین ملی یا بین‌المللی جرم شناخته می‌شود. ادامه روند گزارش به لحاظ شکلی تفاوت چندانی با گزارش‌های دیگر ندارد. بلکه صرفاً مصداق‌هاست که جا به جا می‌شود. اگر در گزارشی از ناپدید شدن و سپس مرگ شخصی به نام «پرویز دوانی» سخن می‌رود، در اینجا از مرگ مشکوک عکاس ایرانی - کانادایی، یعنی زهرا کاظمی صحبت به میان آورده می‌شود. فهرست اتهامات این گزارش نیز همانند موارد قبلی با بحث ناپدید شدن شروع و در بخش پنجم با بررسی موضوع تبعیض

براساس نژاد، جنسیت، زبان، قوم و یا موقعیت اجتماعی و نیز با بحث زنان، اقلیت‌های ملی، نژادی و قومی، همین‌طور حقوق کارگران و کودکان به پایان می‌رسد. (www.state.gov, 2003) اگرچه پاسخ به تمامی اتهامات وارده حقوق بشری از سوی آمریکا و نیز نهادهای بین‌المللی اعم از دولتی و غیر دولتی، خود مجالی دیگر و پژوهشی دیگر را اقتضاء می‌کند، مع هذا ضروری است که به نکاتی هر چند مختصر پاسخ داده شود. موضع جمهوری اسلامی ایران در قبال اغلب نهادهای معتبر بین‌المللی نظیر کمیسیون حقوق بشر همواره شفاف و در راستای تعامل سازنده با ایشان قابل طرح و بررسی است. همکاری ایران با نماینده ویژه، از زمان گالیندوپل آغاز شد و در دوران موریس کوپیتورن نیز ادامه یافت. به عنوان نمونه گالیندوپل در گزارش سال ۱۹۹۱ به چند مکاتبه میان نماینده دائمی ایران در ملل متحد و خود اشاره می‌کند. (E/CN., 1991: 2 & 9) علاوه بر این مکاتبات، به دفعات ملاقات‌های حضوری میان نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر و مقامات ایرانی در سازمان ملل متحد صورت گرفته است. برای مثال، گالیندوپل در گزارش سال ۱۹۹۱ خود به ملاقاتش با سفیر ایران در ملل متحد اشاره کرد و خاطرنشان ساخت که مباحثات مطروحه در این ملاقات به مواردی از گزارش سالانه که ایران نسبت به آنها معترض بود، اختصاص داشت. (مانند ایراد به منابع جمع‌آوری اطلاعات، نادیده گرفتن جنبه‌های مثبت وضعیت حقوق بشر در ایران و عدم توازن در کل گزارش) (E/CN., 1991: 7). به طور کلی به نظر می‌آید که مهمترین مانع بر سر همکاری‌های حقوق بشری ایران و جهان غرب، در دو علت اساسی نهفته باشد:

۱- بی‌توجهی به عامل مذهب، آن‌گونه که در اسلام نقش دارد و ۲- سیاسی شدن مسئله حقوق بشر. در واقع حقوق بشر میراث تمامی اهالی این کره خاکی است و پذیرفتنی نیست که کشوری خود را یگانه پرچمدار این رسالت بشری بداند. چه این که خود در مضان اتهاماتی از این دست قرار داشته باشد. برای مثال، طبق بررسی‌ها و تحقیقات دیده‌بان حقوق بشر، موضوعات اصلی نقض حقوق بشر در ایالات متحده شامل موارد زیر است:

۱- کودکان؛ ۲- محاکمه جزائی و سیاست اعاده تصرف؛ ۳- مجازات اعدام؛ ۴- تبعیض؛ ۵- نحوه رفتار با مهاجران؛ ۶- حقوق کار؛

۷- خشونت پلیس؛ ۸- شرایط زندان‌ها؛ ۹- نژادپرستی و تبعیض؛ ۱۰- حقوق زنان. این سازمان به موارد نقض حقوق بشر در آمریکا در جریان جنگ علیه تروریسم پس از ۱۱ سپتامبر نیز پرداخته است. این موارد شامل بازداشت‌ها و سایر سیاست‌های ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر بوده و موضوعات اصلی آن بازداشت‌شدگان گوانتانامو، شکنجه و سوءرفتارهای اعمال شده از جانب پلیس و نیروهای نظامی آمریکا را در بر می‌گیرد. به نظر می‌رسد موارد اخیر در کنار مجازات اعدام، امروزه مهم‌ترین موارد نقض حقوق بشر از سوی آمریکا محسوب می‌شوند. (گلشن پژوه، ۴۱، ۱۳۸۶-۴۲) بدین ترتیب دومین نشانه از ابرگفتمان سلبی‌گرایی آمریکا که همانا ادعای نقض حقوق بشر در ایران باشد را بررسی کردیم و حال به سومین و چهارمین نشانه تقابلی آمریکا در مواجهه با جمهوری اسلامی ایران اشاره می‌کنیم.

ت. **گفتمان امنیتی آمریکا و ادعای حمایت ایران از تروریسم و اخلال در گفتگوهای صلح خاورمیانه**
بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل دولت انقلابی در ایران، شاید بتوان گفت بزرگترین چالش پیش‌روی سیاستمداران آرمانخواه ایرانی، مواجهه با یک تهدید بزرگ منطقه‌ای به نام رژیم صهیونیستی بود. تولد نامشروع اسرائیل در منطقه خاورمیانه، وضعیت پیچیده‌ای را از لحاظ امنیت منطقه‌ای رقم زده و تأسیس یک رژیم امنیت منطقه‌ای را با دشواری‌ها و موانع خاد و اساسی مواجه ساخته است. (رنجبر، ۱۳۸۲: ۲۳۳) از دید اسرائیل نیز، ایران در «حلقه دوم» محیط امنیتی این کشور قرار گرفته و تهدیدی برای دولت این کشور می‌باشد. سیاست خارجی ایران که اغلب یک سیاست پراگماتیک در قبال همسایگان و سایر کشورها محسوب شده، در برابر اسرائیل با یک استثنا روبرو بوده است. در واقع جمهوری اسلامی ایران سیاست خود را با اعلام مخالفت صریح با وجود دولت یهودی و نامیدن آن تحت عنوان «شیطان کوچک» بر ضد «موجودیت صهیونیستی» جهت‌گیری کرده است. ایران از شناسایی اسرائیل خودداری کرده و مقامات رده بالای کشور خواهان نابودی دولت یهودی می‌باشند. در مجموع مسئولان جمهوری اسلامی ایران نه تنها اسرائیل را بزرگترین تهدید امنیتی ایران می‌دانند، بلکه این کشور را خطر بزرگی بر ضد امنیت منطقه خاورمیانه تلقی می‌کنند. بر پایه یک نگرش ایدئولوژیک، تهدیدهای اسرائیل بر ضد امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، از نزاع دو آرمان‌گرایی متعارض نشأت می‌گیرد که اگر گمان کنیم که پدید آوردن نسل‌ها و تسلسل تحولات، فلسفه آغازین تحولی را که

ماندگار و نهادینه شده است، به زوال خواهد برد، اشتباه کرده‌ایم. (طاهایی، ۱۳۷۷: ۱۸۶) از طرفی پیوند استراتژیک آمریکا و اسرائیل و از طرف دیگر برنامه هسته‌ای ایران و مهم‌تر از آن پیشرفت‌های تسلیحاتی نظیر ساخت و تولید موشک‌های شهاب-۳، در این سالهای اخیر در کنار حمایت ایران از گروه‌های انقلابی فلسطینی نظیر حماس و جهاد اسلامی که در پی نابودی دولت یهودی هستند و نیز حزب‌الله لبنان، همه و همه بستری را فراهم کرده که تبلیغات منفی غرب به ویژه آمریکا و اسرائیل علیه ایران مبنی بر حمایت ایران از تروریسم (گروه‌های مبارز انقلابی) و استمرار مخالفت این کشور با روند صلح خاورمیانه بیشتر و بیشتر نضج گرفته و تبدیل به یک باور عمومی در سطح منطقه و جهان شود. این درحالی است که اصولاً برخی از تحلیل‌گران اسرائیل، موضع جمهوری اسلامی ایران را در تبادل فرایند صلح دارای آثار عملی نمی‌دانند. تحلیل‌گرانی چون لوبرانی بر این اعتقادند که دیدگاه‌های ایران در مسئله صلح خاورمیانه، چندان تأثیری بر روند مذاکرات نداشته است. (رنجبر، ۱۳۸۲: ۲۴۹) تذکر این نکته نیز ضروری است که تا زمانی که وضعیت کنونی روابط ایران و آمریکا ادامه پیدا کند، تفکیک تهدیدهای امنیتی اسرائیل از آمریکا نه ممکن و نه مطلوب است. با توجه به پیوندهای استراتژیک آمریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه و حمایت‌های مالی و تسلیحاتی گسترده آمریکا از اسرائیل هرگونه تحلیلی که تهدیدهای امنیتی اسرائیل را با غفلت از نقش و تأثیر آمریکا در نظر گیرد، ناقص و گمراه‌کننده است. سومین و چهارمین نشانه ابر گفتمان سلیبی‌گرایی ایالات متحده در قبال ایران که همانا ادعای حمایت ایران از تروریسم و ایجاد اختلال در روند گفتگوهای صلح خاورمیانه است، بدون تردید یک نشانه ماهوی از درهم تنیدگی بافتار سیاست‌های ایالات متحده و اسرائیل در منطقه خاورمیانه است. اما سؤالی که پیش می‌آید این است که برآستی چرا چنین است؟ چرا در بررسی نشانه‌های سیاستی که به ظاهر آمریکایی است، پای اسرائیل به میان می‌آید؟ در یک ارزیابی فشرده باید گفت که هم اینک اسرائیل جزئی از موجودیت غرب و ای بسا جزء لاینفک مغرب زمین به شمار آمده و حفظ حیات و تداوم آن از اهمیت ویژه‌ای برای کشورهای غربی علی‌الخصوص ایالات متحده آمریکا برخوردار است. به طوری که امروزه جامعه غربی هرگونه تهدیدی علیه موجودیت اسرائیل را به مثابه تهدیدی علیه موجودیت خود تلقی می‌کند و در این میان ایالات متحده آمریکا مهم‌ترین نقش را بر عهده دارد. در مورد ریشه‌های پیوند استراتژیک آمریکا و اسرائیل، بسیاری عقیده دارند که کمک‌های آمریکا به اسرائیل ناشی از فشار

گروه لابی صهیونیستی طرفدار اسرائیل در آمریکا و مراکز حساسی چون کنگره آمریکا، رسانه‌های گروهی و کمپانی‌های بزرگ اقتصادی است. اما به نظر می‌رسد با وجود این که این عامل تأثیر زیادی دارد، ولی عامل اصلی؛ نقش قابل توجه اسرائیل در تأمین منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس باشد. هدف نهایی و اصلی آمریکایی‌ها در منطقه، تضمین منافع کلان اقتصادی آن کشور از طریق صدور نفت ارزان است. بی‌تردید نفس حضور اسرائیل در منطقه و احساس تهدید کشورهای دیگر از آن، در پیشبرد این سیاست تأثیر فراوان دارد. به همین دلیل، تفکیک تهدیدهای امنیتی اسرائیل بر ضد جمهوری اسلامی ایران از آمریکا، تا زمانی که وضعیت روابط ایران و آمریکا نامطلوب باقی بماند، غیر ممکن است و در هرگونه تقابلی (اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی و تبلیغاتی) میان اسرائیل و ایران، آمریکا در کنار آن کشور خواهد بود. اهمیت درک این موضوع زمانی آشکار می‌شود که در نظر بگیریم که نشانه تقابلی آمریکا علیه ایران در این دو مقوله اخیر، منبعت از تحرکات سیاست خارجی ایران در خاورمیانه و در ارتباط تنگاتنگ با بحث رادیکالیسم اسلامی و صلح اعراب و اسرائیل است. رادیکالیسم اسلامی با رویکردهای تروریستی (نظیر القاعده) هیچ‌گاه مورد تأیید جمهوری اسلامی نبوده و همواره به حمایت از آن یا اشکال دیگر آن، از سوی اسرائیل در سطح منطقه و آمریکا در سطح جهانی محکوم و متهم شده است.

اما چرا خاورمیانه برای ایالات متحده از اهمیت بالایی برخوردار است؟ به عبارت دیگر چرا آمریکا علاقه مند است که در این منطقه جغرافیایی حضور داشته باشد؟ آن طور که از شواهد تاریخی برمی‌آید، آمریکا که در سالهای پایانی جنگ جهانی اول در آن کارزار شرکت جسته و مسبب تفوق و برتری متفقین شده بود، انتظار داشت موهبتی هم در خاورمیانه به چنگ آورد، اما دو متحد اصلی، یعنی فرانسه و انگلیس به این انتظار آمریکائیان روی خوش نشان ندادند. (Lenczowski, 1956: 531) به طور کلی می‌توان گفت که واکنشگن مواردی چند از جمله موارد زیر را به عنوان منافع اصلی خود در منطقه خاورمیانه تلقی می‌کند.

الف- حفظ دسترسی گسترده این کشور به منافع عظیم انرژی در منطقه خاورمیانه با توجه به اینکه عمده ذخائر ثابت شده نفت جهان در منطقه خاورمیانه قرار دارد. عدم دسترسی گسترده آمریکا به این منابع برای این کشور در بلند مدت به منزله محرومیت اقتصادی، استراتژیک و سیاسی قابل ملاحظه

می‌باشد. این موضوع به تنهایی اقدامات آمریکا در دهه ۹۰ را توجیه می‌کرد. ب - حفظ شهروندان و مؤسسات اقتصادی، تجاری و نظامی آمریکا در منطقه خاورمیانه. پ - تضمین آزادی کشتیرانی و هواپیمایی (هوایی) از طریق خطوط دریایی و هوایی که اروپا و غرب را با آفریقا و آسیا و اقیانوس هند وصل کرده و از منطقه خاورمیانه می‌گذرد. ج - حفظ امنیت سیاسی و اقتصادی اسرائیل. د - حفظ وضع موجود سیاسی، اقتصادی و نظامی متحدین آمریکا در منطقه، به ویژه در عربستان سعودی و سایر کشورهای حاشیه خلیج فارس. ه - ایجاد صلح مورد دلخواه واشنگتن (Pax American) در منطقه، میان اسرائیل و اعراب. (امامزاده فرد، ۱۳۸۲: ۱۴۰-۱۴۲) در چارچوب استراتژی امنیت ملی جدید، ایالات متحده باید برای تعمیق اجماع بین‌المللی با هدف مبارزه با تروریسم و یا حمایت از تروریسم تلاش کند. هم‌چنین لازم است با گسترش همکاری بین نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی توطئه‌های گروه‌های تروریستی خنثی شده و با حمله به مراکز تدارکاتی و منابع مالی آنان، پناهگاه‌های امن این گروه‌ها را از میان ببرد. تروریسم تهدیدی بالقوه برای منافع آمریکا و امنیت شرکای آن در منطقه است. ایالات متحده باید استدلال کند که کشورهای منطقه خاورمیانه به رغم تیرگی روابط با یکدیگر از یک سو و با آمریکا از سوی دیگر، در زمینه مبارزه با تروریسم نتایج بهتری خواهند گرفت. در صورت وجود تروریسم در هر مکانی از منطقه، تمام دوستان آمریکا در خاورمیانه زیان خواهند دید؛ زیرا این تصور که تمامی منطقه خطرناک و بی‌ثبات است تقویت خواهد شد؛ در عین حال ایالات متحده باید در زمینه بالا بردن نفع همکاری‌های بین‌المللی علیه خشونت شبکه‌های اسلامی افراطی که در کشورهای مختلف همانند عربستان سعودی، ترکیه، یمن، اردن، مصر، سوریه و اسرائیل دست به حمله می‌زنند بر تلاش‌های خود بیفزاید؛ زیرا این گونه همکاری‌ها با توجه به سرشت غیر متمرکز آنها ضروری است. باید کمک‌های ضد تروریستی عملی را در اختیار کشورهایی که با تهدید این گروه‌ها مواجه‌اند قرار دهد و نیز با همکاری کشورهای اروپایی و خاورمیانه، کشورهایی را که پناهگاه در اختیار تروریست‌ها قرار می‌دهند، یا آنان را نادیده می‌گیرند، تحت فشار دست جمعی قرار دهد. (خلیلی، ۱۳۸۲: ۲۰۱-۲۰۳) همچنین این دیدگاه همواره در استدلال‌های رسمی برای طرح «خاورمیانه بزرگ» که برای اولین بار توسط دیک چنی معاون رئیس‌جمهور آمریکا که در نشست اقتصادی جهان در سال ۲۰۰۴ در «داووس» سوییس بدان اشاره شد، به کار می‌رود. طرح خاورمیانه بزرگ، به عنوان بخشی از سیاست «مبارزه جهانی با تروریسم»

در نظر گرفته می‌شد. (Carothers, 2003: 281) به غیر از دیک چنی که به تندروی مشهور است. کسان دیگری نظیر مایکل لدین که از او به عنوان سخنگوی غیر رسمی مؤسسه «آمریکن اینتر پرایز» در خصوص ایران یاد می‌کنند، نیز می‌توان نام برد که در تندروی علیه ایران گوی سبقت را از دیگران ربوده است. در پی سقوط رژیم صدام حسین، وی بی‌درنگ اظهار داشت که برای پیروزی در جنگ با تروریسم و ایجاد ثبات در عراق و دیگر حوزه‌های خاورمیانه، آمریکا می‌بایست دست کم به آزاد ساختن ایران همت می‌گماشت. از نگاه لدین، باقی گذاشتن روحانیون در مسند قدرت در ایران وحشتناک بوده است. وی مدعی است از آنجایی که ایران به مثابه پدرخوانده تروریسم بین‌المللی است، تا نظام ایران تغییر نکند، منطقه روی صلح را به خود نخواهد دید و این امر آمریکا را به جلب همراهی دیگر کشورهای متمدن برای تغییر رژیم در ایران ملزم می‌سازد. (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۴۳۷) اما نکته‌ای که باید بدان توجه کرد، تفاوت میان اقدامات تروریستی و خشونت‌آمیز و تلاش برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت است. قلمروی مفهومی این دو بحث از هم جداست. تشبّث و اختلاف نظر میان کشورها در ارائه تعریف صحیح و واحدی از تروریسم سبب شده است که در نبود یک تعریف پذیرفته شده بین‌المللی برخی اقدامات ضد تروریستی با عناوین دفاع مشروع، دفاع مشروع پیشگیرانه یا اقدامات تلافی‌جویانه، خود جزو اقدامات تروریستی طبقه‌بندی شوند. (امین‌زاده، ۱۳۸۰: ۸۵) لذا کاملاً روشن است که اتهام تروریست بودن به گروه‌های مبارز فلسطینی و لبنانی و از آن بدتر اتهام حمایت از تروریست‌ها به ایران، تا چه حدی مردود و بی‌اساس است. این امر تا بدان جاست که حتی برخی از اندیشمندان غربی نیز نظر خود را درباره گروه‌هایی نظیر حزب‌الله تغییر داده و دیگر آن را یک سازمان تروریستی به حساب نمی‌آورند و نسبت به هماهنگی حزب‌الله با فضای اجتماعی لبنان اهمیت بیشتری قابل می‌شوند. مارتین کرامر در تألیفات اولیه خود با تکیه بر نظریه جهاد، حزب‌الله را نوعی تروریسم سازمان یافته قلمداد می‌نمود، اما هنگامی که پذیرفت حزب‌الله برخلاف برخی سازمان‌ها درگیر حملات تروریستی در سطح بین‌المللی علیه اهداف آمریکا و اسرائیل نیست و درگیری خود را به اقدامات مشروع در جهت مقاومت و آزادسازی جنوب لبنان محدود ساخته است، تغییر عقیده داد. (علافه، ۱۳۸۳: ۱۰۴) این در حالیست که وزارت امور خارجه آمریکا برای مثال در ۲۱ می ۲۰۰۲ در گزارش سالانه خود تحت عنوان «مظاهر تروریسم بین‌المللی» حزب‌الله را متهم کرد که برای نیل به اهدافش به گسترش تروریسم کمک می‌کند. در این گزارش ادعا

شده بود که «ایران بیشترین تأثیر را در پیشرفت تروریسم دارد؛ چرا که برای حزب‌الله و سایر گروه‌های مبارز فلسطینی پول، سلاح و تدارکات فراهم می‌کند. این در حالیست که وزارت امور خارجه آمریکا برای مثال در ۲۱ می ۲۰۰۲ در گزارش سالانه خود تحت عنوان «مظاهر تروریسم بین‌المللی» حزب‌الله را

متهم کرد که برای نیل به اهدافش به گسترش تروریسم کمک می‌کند. (Dialy Star, 2002)

بر این اساس قرینه‌ای از سیاست‌های امنیتی ایالات متحده علیه ایران شکل می‌گیرد که در منظومه چهارگانه نشانه‌شناختی اقدامات آمریکا در تقابل با نظام جمهوری اسلامی، بی‌تردید ادعای حمایت از تروریسم یکی از اضلاع مهم آن تلقی می‌شود. اما گذشته از بحث محکومیت ایران به حمایت از تروریسم که خود منبعث از جدال اعراب و اسرائیل و مسأله فلسطین است، موضع حمایت‌گراانه ایران از گروه‌های مقاومت و جهادی در فلسطین و لبنان، بسان نشانه‌ای دیگر عمل می‌کند که مقامات آمریکایی از آن به «نقش مخرب ایران در صلح اعراب و اسرائیل یا اخلال در روند گفتگوهای سازنده منجر به صلح» تعبیر می‌کنند. اما برآستی موضوع از چه قرار است؟ به نظر می‌آید پیچیدگی روند مذاکرات منجر به صلح میان فلسطین و اسرائیل، ریشه در پیچیدگی درک تحولات ذوابعد خاورمیانه و سرشت ناهمگون منابع متعدد و متکثر تاریخی، قومی، مذهبی، سیاسی منطقه دارد. فی‌الواقع روحیه زیاده‌خواهی، تندروی مذهبی، تعصبات قومی-نژادی، ساخت‌شکننده سیاسی-اجتماعی، عدم اتکا به نیروهای داخلی، نقش مخرب قدرت‌های بزرگ، عدم انسجام حزبی، تزلزل نظام‌های اقتصادی آمیخته با فرایند تک‌محصولی، ترور، استبداد داخلی، تعارض ایدئولوژیک، سرسپردگی و نگاه به بیرون، عدم انسجام ملی به همراه ضعف بنیه نظامی، فقدان فرهنگ تساهل، بیکاری و استعمار، برخی از مشکلات منطقه خاورمیانه و بالمآل اعراب و اسرائیل است. از سوی دیگر، ایران نیز بارها اشاره کرده که شکست در روند مذاکرات صلح، همواره به دلیل بی‌توجهی به حق لاینفک فلسطینیان، مسئله آوارگان فلسطینی، بیت‌المقدس، مرزها و شهرک‌های یهودی‌نشین و مسائلی از این دست، ناکام مانده است. در کنار این مسائل در نظر بیاوریم که هر چند که ایران با روند صلح اسلو، مخالف بود اما عملاً هیچ اقدامی در جهت مقابله با آن انجام نداد و فرآیند صلح نیز هرگز متوقف نشد بلکه ۷ سال نیز ادامه یافت و به «کمپ دیوید ۲» رسید و در آنجا نیز با توجه به زیاده‌خواهی اسرائیل و حیثیتی شدن مسأله برای عرفات، نتیجه‌ای نداد. بنابراین می‌توان چنین استنباط کرد که انتقادات ایران به پروژه صلح خاورمیانه، عملاً

نمی‌تواند مانع جدی‌ای بر سر روند این مذاکرات باشد. شایان ذکر است که تأکید کنیم که روند تقابلی آمریکا علیه ایران همراه با افزایش فشارها یا به عبارتی دیگر کثرت نشانه‌های سلبی‌گرایی در قبال جمهوری اسلامی در دوران ریاست جمهوری جورج بوش پسر همان‌طور، سیر صعودی به خود گرفت. در سند امنیت ملی سال ۲۰۰۶ آمریکا در مورد ایران آمده است: « آمریکا با چالشی بزرگتر از ایران در جهان روبرو نیست. این کشور حدود ۲۰ سال فعالیت‌های هسته‌ای خود را از جامعه جهانی پنهان کرد... » «... آمریکا نگرانی‌های دیگری نیز در مورد ایران دارد که به اندازه مسئله هسته‌ای اهمیت دارند. حکومت ایران از تروریسم حمایت می‌کند، اسرائیل را تهدید می‌کند و در پی ناکام گذاشتن روند صلح خاورمیانه است، روند دموکراسی در عراق را مختل می‌سازد و مردم خود را از آزادی محروم می‌کند... این دغدغه‌ها زمانی مرتفع می‌شوند که دولت ایران با اتخاذ تصمیمی راهبردی سیاست‌های خود را تغییر دهد... این

هدف غیایی سیاست آمریکا است. (www.whitehouse.com, 2002) مشاهده می‌گردد که ترجیح‌بند «خاورمیانه» و نقش مخرب ایران در گفت‌وگوهای منجر به صلح آن، در تمامی اسناد آمریکایی در مقاطع مختلف تکرار و به صورت یک باور عمومی درآمده است. در پایان مقاله تلاش می‌کنیم تا یک بار دیگر به روابط ایران و آمریکا نگاهی دوباره بیاندازیم و در این مجال گفتمان امنیتی آمریکا و نشانه‌های ایجابی در رابطه با جمهوری اسلامی ایران را جستجو کنیم.

ث. گفتمان امنیتی آمریکا و نشانه‌های ایجابی در رابطه با جمهوری اسلامی ایران

اگرچه مدل ارائه شده در این نوشتار، حاکی از انباشت نشانه‌های سلبی به مثابه مدارکی دال بر خصومت و تقابل جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفته شده است. نشانه‌هایی از قبیل؛ محکومیت دولت انقلابی ایران از سوی کنگره آمریکا، پذیرفته شدن شاه در آمریکا با وجود اعتراضات شدید ایران، مسدود کردن دارایی‌های ایران در آمریکا، تحریم اقتصادی و تهاجم نظامی واقعی همراه با بحران گروگانگیری، حمله نظامی طیس، گرایش آمریکا به سمت عراق در جنگ اول خلیج فارس و ... همگی و از همان ابتدا برای رهبران جمهوری اسلامی به عنوان نشانه ثابت شده ادامه خصومت ابرقدرت‌ها، بویژه آمریکا، نسبت به ایران و دولت اسلامی آن استفاده شده است. هر سال که می‌گذشت این سوءظن و بدگمانی

رنگ تازه‌ای به خود می‌گرفت و بعدها نشانه‌های سلیبی دیگری چون؛ حمله آمریکا به سکوهای نفتی ایران، هدف قرار دادن هواپیمای مسافربری ایران بر فراز آبهای خلیج فارس در ۱۲ تیر ۱۳۶۷ (۳ ژوئیه ۱۹۸۸)، اعمال رهنامه رئیس‌جمهور «بیل کلینتون» مبنی بر مهار دوجانبه (ایران و عراق)، تکرار اتهامات متعدد از جمله؛ تلاش در جهت به دست آوردن سلاح اتمی، نقض حقوق بشر توسط دولت، حمایت از تروریسم و مخالفت با گفتگوهای صلح خاورمیانه، قرار دادن نام ایران در لیست کشورهای یاغی و بعدها طرح محور شرارت به همراه لیبی و کره شمالی، تهدید به حمله نظامی و بالاخره در مقطع کنونی، فشار بی‌سابقه و تحریم‌های همه‌جانبه علیه کشور به لیست آن اضافه شد که همه و همه به شکل ناخوشایندی، فرضیه تقابل‌گرایی آمریکا علیه ایران را بیش و پیش از همه در صدر می‌نشانند، لیکن، تاریخ پرتنش روابط ایران و آمریکا بعد از وقوع انقلاب اسلامی، لحظات امیدوارکننده‌ای نیز به خود دیده است. شاید گزاره نباشد اگر بگوییم که گاه تک مضراب‌های سیاستمداران، ساز آشتی هم کوک کرده است. این فصل پریشان و این آسمان روابط همیشه ابری، دقایق دور از تهدید و تیرگی را نیز تجربه کرده است. در این مجال به اختصار، نوک پیکان نشانه‌ها را به سمتی برمی‌گردانیم که در آن بحث کاهش سوءتفاهم و تخفیف آلام رابطه ناشی از بی‌اعتمادی، حرف اول را می‌زند. بعد از وقوع انقلاب اسلامی، علی‌رغم یک جریان پنهانی از احساسات ضد آمریکایی در ایران و بی‌اطلاعی مقامات آمریکایی از وضعیت پیچیده این کشور و عدم درک صحیح از وضعیت اجتماعی انقلاب و نیروهای دخیل در آن، سیاست‌گذاران حرفه‌ای آمریکا در وزارت خارجه و در جامعه روشنفکران فوراً تلاش برای تدوین سیاست جدیدی در قبال انقلاب ایران را آغاز کردند. اولین تماس‌ها در قالب، توجه نشان دادن به میانه‌روها و دولت موقت مهندس مهدی بازرگان خود را نشان داد. جیمز بیل در ذکر دلایل این عطف توجه آمریکاییان می‌نویسد؛ «... در حالیکه تشکیلات مذهبی شیعه از ملاقات با مقامات رسمی آمریکایی امتناع می‌کردند، توجه آمریکا به میانه‌روها امری طبیعی بود، زیرا نظرات لیبرال آنها با فلسفه سیاسی آمریکا انطباق بسیار نزدیکی داشت. آنها از نظر فرهنگی و سیاسی هوادار غرب بودند، اکثر رهبران آنها به زبان انگلیسی صحبت می‌کردند، و بسیاری از آنها در آمریکا یا حداقل در اروپا تحصیل کرده بودند ... همه این افراد از اعتبار مخالفت فعال برخوردار بودند و مبارزه آنها علیه رژیم پهلوی در گذشته زیان‌زد همگان بود. علاوه بر این، آمریکا با این افراد تماس مستقیم برقرار کرده بود و مقامات سفارت در تهران،

در طول ماه‌های آخر سال ۱۹۷۸، ملاقات‌هایی با آنها انجام داده بودند... (بیل، ۱۳۷۱: ۴۴۵) غافل از آنکه بسیاری از انقلابیون ایرانی با نگرانی رو به رشد و با ترشروی شاهد این نزدیکی متقابل بودند. به نظر آنها این انقلاب علیه شاه و همچنین برای نابود کردن نفوذ آمریکا در امور سیاسی کشور انجام شده بود. اگرچه بزودی همین نشانه ایجابی بدل به ضد خود، یعنی یک نشانه سلبی در دستگاه تفسیری انقلابیون می‌شود. فی‌الواقع پاشنه آشیل حضور سیاسی جدید آمریکا در ایران، همین سیاست برقراری ارتباط با به اصطلاح «میان‌روها» بود. چرایی این مسأله یک توضیح جامع تاریخی - تحلیلی را طلب می‌کند. فی‌الجمله باید گفت که در واشنگتن، کاخ سفید احساس رنجش سرسختانه‌ای نسبت به «امام خمینی (ره)» داشت و همین طرز برخورد رنجورانه بود که منجر به امتناع دائمی از نزدیک شدن به رهبر اصلی انقلاب شد. هر چند اینکه آیا «امام خمینی» مایل به ملاقات با مقامات آمریکایی بوده یا خیر، زیر سؤال قرار دارد. ولی مقامات مجرب سرویس خارجی آمریکا بعداً قاطعانه استدلال می‌کردند که برقرار نکردن تماس با نزدیکان «امام خمینی» یک اشتباه دیپلماتیک بزرگ بود. (بیل، ۱۳۷۱: ۴۴۷) «هارولد ساندرز» معاون وزیر خارجه در یک یادداشت طولانی تحت عنوان «سیاست آمریکا در قبال ایران» که سپتامبر ۱۹۷۹ برای «سایروس ونس» وزیر خارجه ارسال کرد، موقعیت را با عبارات زیر بطور خلاصه توصیف می‌کرد: «ما با مردی که همچنان قوی‌ترین رهبر سیاسی ایران است، تماس مستقیم نگرفته‌ایم. هر چند اخیراً بیانیه‌های زهرآگین کمتری علیه ما ایراد شده، اما خشم و دشمنی او نسبت به ما کاهش چندانی نیافته است. واضح است که ملاقات اول می‌تواند جریان دردناکی باشد. ملاقات با «امام خمینی» پذیرش قطعی انقلاب از سوی ما را نشان خواهد داد و می‌تواند سوءظن او نسبت به ما را مرتفع سازد. ... ما باید به آنها اطمینان دهیم که انقلاب را پذیرفته‌ایم، زیرا ممکن است نفوذ آنها در ماه‌های آتی افزایش یابد. دو ماه بعد از نوشته شدن این یادداشت، دانشجویان، سفارت آمریکا در تهران را تسخیر کردند و هرگونه امیدی برای تماس با رهبر انقلاب ایران برای همیشه از دست رفت. (بیل، ۱۳۷۱: ۴۴۹) در هر صورت به نظر می‌آید، اولین روزنه‌های رفتار دوستانه ایالات متحده در ارتباط مجدد با ایران دگرگون شده، خیلی زود، سر از بیراهه درمی‌آورد. سیاست آمریکا در قبال ایران، شاید از همان ابتدا، نوعی خصومت و تلخی خاص را با خود به همراه داشت. پذیرش انقلاب در بهترین وجه، گویی با اکراه انجام می‌گرفت و این امر بر همه انقلابیون کاملاً آشکار بود. این چنین و در بستر رخدادهای ملهم از سوءظن،

بدبینی، سپس کینه و خصومت است که نشانه‌های مثبت مبنی بر تأیید واقعیت انقلاب و گاه تمایل به همکاری و تعامل سازنده، هیچگاه جدی گرفته نمی‌شوند. نه اینکه بعضاً نشانه مثبتی نبود، لیکن فضای ملتهب سیاسی آمیخته با انزجار از یکدیگر، هرگز اجازه رویش بذر امیدی را نمی‌داد و بدون تردید این هم‌افزایی دو طرفه بود. به نظر می‌آید که میزان و شدت تنفر ایرانیان و رهبران انقلابی از آمریکا بیش از آنی باشد که تاکنون ترسیم شده است. هر ایرانی انقلابی با احساسی سرشار از نفرت و بی‌اعتمادی به یک اجنبی آمریکایی می‌نگریست. خواه دلیل آن باورهای مذهبی آن فرد باشد، خواه تعصبات ملی‌گرایانه یا مشاهدات تاریخی و تجربی. نکته اینجاست که همگی در یک مخرج با هم مشترک بودند؛ و آن - بی‌اعتمادی به ایالات متحده آمریکا نام دارد. در این میان، خود - ایالات متحده - بیش از هر عامل دیگری مقصر اصلی قلمداد می‌شود. تصمیم «جیمی کارتر» رئیس‌جمهور آمریکا، مبنی بر اجازه ورود «محمد رضا شاه پهلوی» به آمریکا برای انجام معالجات پزشکی، مستقیماً آغازگر عصر جدیدی در روابط ایران و آمریکا بود، و نتیجه‌ای در بر نداشت، جز تقویت احساس تنفر، بی‌اعتمادی و تندروری. ممکن است پرسیده شود، سهم نشانه‌های ایجابی در این میان، کجاست؟ با تعریفی که ما در اینجا از رویکرد ایجابی داریم و ذکر آن رفت، می‌توان به جستارهای اشاره کرد که در فضای مهیج، غبارآلود و نامتعیّن ابتدای انقلاب، در قالب یک اظهار نظر کوتاه و احياناً ساده، یک بیانیه و یا یک اقدام دیپلماتیک، برای ما به عنوان یک شاخص ایجابی در نظر آورده شود. نشانه‌های ایجابی در دو حالت معنادار می‌شوند.

۱- ایجابی در بستر معنایی؛ «موجد» یا «زایا»: که در صورت فراهم بودن سایر شرایط ضروری ساختاری، به یک نظم سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی منجر می‌شود. در این معنی، نشانه ایجابی، نشانه‌ای است که توان تولید و زایش یک صورتبندی اجتماعی را با خود دارد. نشانه، ظاهر می‌شود ولی به سادگی محو نمی‌شود. به عبارت دیگر در این وضعیت، نشانه ایجابی، علاوه بر آنکه قانونمند است توان اجرایی بالایی را همراه با آمیختگی با سنت‌های اجتماعی نیز داراست. بنابراین نشانه‌های ایجابی در این حالت، تأسیسی‌اند.

۲- نشانه ایجابی بدین شکل در معنی «محرک» و «نازا» قابل شناسایی است. در این حالت هم، «مثبت» انگاشته می‌شود چرا که نشان از عزم و اراده‌ای ولو نسبی مبنی بر ایجاد کردن دارد ولی توان

اجزایی آن محدود و یا نامتعین است. نشانه ایجابی در این وضعیت به سختی حادث می‌شود، ولی به سادگی از میان می‌رود. به عبارت دیگر فضای سیاسی - اجتماعی امکان ظهور مؤثر و مقوم را از آن سلب می‌کند. در اینجا نشانه «محرک» است، یعنی حاکی از تحریک به قصد تولید است، لیکن در همان مرحله تحریک متوقف مانده و به زایشی منجر نمی‌شود. به عبارت دیگر نشانه به مثابه امر محتوم و قاعده‌مند و هنجارساز تبدیل وضعیت پیدا نمی‌کند. نازاست؛ چرا که از مرز تعلیق، پا فراتر نمی‌نهد. اغلب نشانه‌های ایجابی در رابطه ایران و آمریکا از بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، از مدل ایجابی «دوم» تبعیت می‌کند. بدین معنی که، در شرایطی فی‌المثل؛ بیانیه یا توصیه‌ای، سخنرانی، اظهار ندامتی از سیاست‌های گذشته (همانطور که مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه بیل کلینتون انجام داد) و یا در قالب مذاکره یا بسته‌های حمایتی، تشویقی، وعده داده می‌شوند و یا بالاخره در نهایت در شکل پیام تبریک و ابراز همدردی، تجلی پیدا می‌کنند. هیچ کدام از مواردی که برشمردیم و یا استثناءهایی که در فرازهای پیش رو بدان خواهیم پرداخت، توان حل و فصل مسالمت‌آمیز دعای حقوقی - سیاسی ایران و آمریکا را نداشته و ندارند. اگرچه سکنه روابط ایران و آمریکا به شوکی بالاتر و مهم‌تر از نشانه‌های ایجابی نوع دوم، نیاز دارد ولی به هیچ روی نمی‌توان منکر اهمیت دیپلماتیک و بستر ساز آنها شد. اکنون به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم. در ۱۸ بهمن ۱۳۵۷، سخنگوی کاخ سفید اعلام داشت: بختیار باید تسلیم نظر اکثریت مردم ایران شود و اجازه دهد که حاکمیت اراده مردم اجرا شود. (روزنامه اطلاعات، ۵۷/۱۱/۱۸) همین منبع در همین روز به نقل از یکی از سخنگویان وزارت خارجه آمریکا می‌نویسد: «توم رستون» یکی از سخنگویان وزارت خارجه آمریکا پس از آغاز نخست‌وزیری بازرگان از اظهار نظر درباره بختیار خودداری کرد. بلافاصله در ۱۹ بهمن، آندرو یانگ، نماینده آمریکا در سازمان ملل پیش‌بینی کرد که روابط ایران و آمریکا تا دو سال دیگر بر مبنای مناسبی قرار گیرد. در همین زمینه دو تن از سخنگویان کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا اعلام کردند؛ دولت آمریکا پشتیبان آن دولتی خواهد بود که مورد حمایت ملت ایران باشد. (روزنامه اطلاعات، ۵۷/۱۱/۱۸) در ۲۴ بهمن همان سال، جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا که خیلی‌ها، از جمله هنری کیسینجر، بی‌تصمیمی وی را عامل سقوط شاه در ایران می‌دانستند، اظهار داشت: اراده ملت ایران، رژیم شاه را سرنگون کرد. بعد از این، در ۲۷ بهمن، دولت آمریکا رسماً اعلام کرد که خواهان حفظ روابط دیپلماتیک با رژیم جدید ایران است. در طول

ماه‌های بعد، این روند متزلزل ادامه پیدا می‌کند. اگرچه در همین فاصله کوتاه، نشانه‌های سلبی هم، کم نیستند. در اظهارنظر دیگری، اداره مهاجرات آمریکا در ۴ اردیبهشت ۱۳۵۸، اعلام کرد که بخش کنسولگری آمریکا در تهران در طول روزهای جاری کار خود را برای دادن ویزای دانشجویی به داوطلبان که از طریق وزارت فرهنگ و آموزش عالی اقدام می‌کنند آغاز خواهد کرد. کمتر از ۱ ماه بعد در اول خرداد، دولت آمریکا اظهار امیدواری کرد سوءتفاهمی که در روابط ایران و ایالات متحده آمریکا پدید آمده است به زودی از بین برود و با عزیمت والتر کاتلر سفیر جدید آمریکا در تهران، مأموریت وی امکان پذیر شود. پیامد همین امر، آمریکا صدور گندم و برنج به ایران را آغاز کرد. (طیرانی، ۱۳۷۹: ۲۸۹)

جالب آنکه اعلام شد که آمریکا حاضر است تسلیحاتی را که ایران در دوره شاه مخلوع از آمریکا خریده بود تحویل دهد. پس از آن، همانطور که در اسناد سفارت آمریکا نیز آمده است، آمریکائیان می‌کوشند تا به آهستگی به ایران نزدیک شوند که البته با اتفاقات جاری در آبان ماه ۵۸ و تسخیر سفارت آمریکا در تهران، همه چیز به شکل انقلابی دگرگون و متحول می‌شود. مع هذا به نظر می‌رسد میل به دوستی و صلح، همکاری و همیاری، وحدت و رقابت و تضاد و تعارض و بالاخره نزاع، شکل بارز روابط ایران و آمریکا از بعد از پیروزی انقلاب اسلامی باشد. البته این امر صرفاً محدود و منحصر به روابط ایران و آمریکا نیست. در زندگی اجتماعی بین‌المللی، بسیاری از ملل، جوامع و گروه‌های اجتماعی در عین اینکه در جنگ و ضدیت با رقیب و دشمن هستند، میل برای صلح و آشتی و پایان جنگ هم دارند و در این زمینه نیز اقداماتی می‌کنند. (ارمکی، ۱۳۹۰: ۱۶) [این جوامع] ضمن اینکه در یک صحنه جنگ را ادامه می‌دهند، در صحنه‌ای دیگر سخن از صلح و دوستی با شرط یا بدون شرط دارند. این نوع وضعیت مانند شرایطی است که فردی که به اختیار یا اجبار در مسیر سر بالایی سخت قرار گرفته است، میل به رسیدن به نقطه‌ای دارد که سرازیری شروع می‌شود. [بنابراین] سرازیری را در ارتباط با سر بالایی می‌بیند. این میل دوگانه ریشه در روحیه و فرهنگ دوگانه ندارد بلکه ریشه در ساحت زندگی بشر دارد. ساحت بشر حضور در تقابل و نزاع همراه با دوستی و صلح است. با این اوصاف پس از چندین ماه تنش جدی میان ایران و آمریکا پس از واقعه گروگانگیری و قطع رسمی روابط دو کشور، بار دیگر در اوایل سال ۱۳۶۴ و این بار در دولت ریگان و در بحبوحه جنگ عراق علیه ایران یک حادثه هواپیماربایی، ایران و آمریکا را به هم نزدیک کرد. بدین ترتیب که یک فروند هواپیمای مسافربری شرکت هواپیمایی «TWA» که

ر بوده و به بیروت برده شده بود با تلاش ایران از دست هواپیماربایان نجات داده شد. بنا به برخی اظهار نظرها، مقامات ایرانی به طور محرمانه در آزادسازی این هواپیما اقدام کردند. از نظر واشنگتن تلاش‌های هاشمی رفسنجانی مبین آن بود که تهران بر تروریست‌هایی که در لبنان گروگان‌های آمریکایی را در اختیار دارند نفوذ داشته و همچنین نشانگر علاقه حکومت ایران بر ایجاد رابطه با جهان خارج از خود تلقی شد. بلافاصله پس از حل موفقیت‌آمیز بحران ایجاد شده بر سر ربودن هواپیمای «TWA»، ویلیام کیسی رئیس سازمان سیا (C.I.A.) مطلع شد که پیشنهادی برای دریافت اسلحه از آمریکایی‌ها ارائه شده است. پیشنهاد در خصوص تشکیل یک جلسه با حضور مقامات ایرانی و آمریکایی جهت گفتگو پیرامون تعویض گروگان‌های آمریکایی با اسلحه بود. این در حالی بود که مجلس «سنای» آمریکا به موجب قطعنامه‌ای ایران را تحریم نظامی کرده بود. بر آن اساس نه تنها ایران در تحریم فروش تسلیحاتی این کشور و متحدانش قرار می‌گرفت، بلکه تحویل قراردادهای تسلیحاتی ایران در پیش از انقلاب نیز با ممانعت آمریکا همراه می‌شد. از طرفی در همین سال حملات پی در پی عراق به شهرها و روستاهای ایران شدت گرفته بود، تحریم‌های آمریکا علیه ایران تشدید شده بود و ایران از نظر تأمین و تجهیز نظامی برخلاف عراق در شرایط مناسبی نبود. همین امر سبب شد که ایران برای تداوم جنگ با عراق و دفاع از کشور درصدد تأمین تسلیحات خود برآید. ماجرای هواپیماربایی نیز از این قرار بود که در خرداد ۱۳۶۴ دو لبنانی، پرواز هواپیمایی شرکت TWA در مسیر آتن به رم را ربوده و آن را در فرودگاه بیروت به زمین نشانند. جنبش امل مسئولیت این هواپیماربایی را بر عهده گرفت و خواستار آزادی ۷۰۰ نفر از زندانیان فلسطینی اسیر در زندان‌های اسرائیل شده بود. رونالد ریگان که یکی از ایرانی‌ستیزترین رؤسای جمهور آمریکا به حساب می‌آید، برای نجات جان گروگان‌ها به یک باره راه نزدیکی و گفت‌وگو با ایران را در پیش گرفت. این ماجرا در تاریخ روابط دو کشور به ماجرای ایران - کنترا یا ماجرای مک فارلین و البته به ماجرای ایران گیت نیز مشهور است. در نهایت قرار شد که در این طرح آمریکا از طریق نفوذ ایران در لبنان، سعی در آزادسازی گروگان‌های خودش نماید و در ازای آن برخی قطعات ادوات جنگی و نظامی را که به واسطه تحریم امکان فروش آنها به ایران نبود، در اختیار ایران قرار دهد. پول فروش این تسلیحات به طور پنهانی به ضد انقلابیون نیکاراگوئه موسوم به «کنترا» داده می‌شد. (The National)

Security Archive, 2006: 16-20) اما همانطور که قبلاً هم خاطرنشان ساختیم، این موارد نمی‌توانست کمکی به رفع اختلافات جدی و بنیادین دو طرف داشته باشد. برای فهم بهتر و دقیق‌تر دلایل بیزاری متقابل دو کشور از یکدیگر، باید تاریخچه مناسبات روابط دو کشور در قبل از انقلاب را به دقت مورد واری قرار داد. بسیاری از مشکلات امروزی طرفین ریشه در آن زمان دارد. غرض آنکه، تلاش‌هایی صورت می‌پذیرفت، لیکن فاقد اثربخشی لازم و کافی در جهت تقویت رابطه طرفین بود. با این اوصاف همچنان شاهد هستیم که کم و بیش، نشانه‌های ایجابی شکل می‌گیرند و البته بزودی فراموش می‌شوند. بعد از آن، هفته نامه لبنانی «الشراع» موضوع دیدار مک فارلین از تهران را طی مقاله‌ای تشریح کرد. در دوره جورج بوش پدر هم، این سیاست تداوم پیدا می‌کند و نشانه‌های ایجابی، همانند گذشته، راه به جایی نمی‌برند. در جایی بوش پدر خطاب به چهار خبرنگار عرب اظهار داشت: «با پایان جنگ خلیج فارس، آمریکا خواهان بهبود روابط با ایران است. آمریکا هیچ خصومتی با ایران ندارد. اما در عین حال «بوش» جمهوری اسلامی ایران را به رویه‌ای ملایم‌تر و میان‌روتر دعوت کرد تا از طریق آن بتواند در پیمان منطقه‌ای شرکت داده شود.» روزنامه «واشنگتن پست» فاش کرد: جورج بوش در یک پیام محرمانه برای مقامات ایرانی خواهان مذاکره مستقیم با ایران شده است. این وضعیت تا روی کار آمدن دموکرات‌ها و تشکیل دولت «بیل کلینتون» نیز ادامه پیدا می‌کند. علی‌رغم اینکه در ابتدای تشکیل این دولت، کنفرانس روابط ایران و آمریکا با حضور گروهی از کارشناسان ایرانی و آمریکایی در واشنگتن برگزار و طی آن اعلام شد که با مسئولان سیاست خارجی ایران درباره روابط ایران و آمریکا گفت‌وگو شده است ولیکن در مدت کوتاهی، سیاست «مهار دوجانبه» از جانب «مارتین ایندایک» مسئول امور خارجی در شورای امنیت ملی آمریکا در اجلاس سالانه مؤسسه مطالعات خاور نزدیک علیه ایران و عراق اعلام می‌شود. مع‌الوصف اشتباه است اگر فکر کنیم که نشانه‌های ایجابی در اینجا متوقف می‌شود. ریچارد مورفی اصرار داشت که آمریکا باید یک سیاست آشتی‌جویانه در قبال ایران در پیش بگیرد. همچنین محافل اقتصادی و نفتی آمریکا همزمان با تصویب قانون «داماتو» معتقد بودند قانون جدید تحریم ایران و لیبی تنها به ضرر آمریکاست و وزارت امور خارجه آمریکا اعلام می‌کرد: «آمریکا آماده انجام گفت‌وگوهای محدود با ایران است.» پس از انتخاب مجدد بیل کلینتون نامزد حزب دموکرات به ریاست جمهوری آمریکا، در کنفرانسی که از سوی مؤسسه سلطنتی روابط بین‌الملل در

لندن برگزار شد شخصیت‌های بین‌المللی، دولت آمریکا را به واسطه سیاست مهار دوجانبه علیه ایران و عراق محکوم کردند. ریچارد مورفی که در این اجلاس شرکت جسته بود گفت: ایران را نمی‌توان نادیده گرفت. (www.chatham house.org) در این اوضاع و احوال محمد خاتمی در ایران به ریاست جمهوری برگزیده می‌شود. انتخاب او، شرایط جدیدی را به وجود می‌آورد که در آن انتظار تغییرات دو سویه در سیاست خارجی ایران و آمریکا، جان تازه‌ای گرفت. کنت کتزنمن، ریچارد مورفی و پاتریک کلاوسون (که ایده اصلی سیاست مهار دوجانبه را نخستین بار مطرح کرد) اعلام داشتند: زمان برای از سرگیری گفت‌وگو میان ایران و آمریکا فرا رسیده است و اکنون زمان مناسبی برای تجدید نظر در سیاست آمریکا در قبال ایران است. (طیرانی، ۱۳۷۹: ۳۷۶) سیاست ایجابی یا آشتی جویانه اگرچه تداوم پیدا می‌کرد اما به طرز دلسرکننده‌ای به آشفته‌گی بیشتری دامن می‌زد. هر روز اخباری مبنی بر تمایل یا اظهار امیدواری به از سرگیری رابطه از سوی آمریکاییان شنیده یا دیده می‌شد. اما ناتوان از اثرگذاری مطلوب بود. در نمونه دیگری از آنچه بیان کردیم، تیم پنج نفره کشتی آمریکا برای شرکت در مسابقات جام تختی وارد تهران شد. این نخستین سفر یک کاروان ورزشی آمریکا پس از سقوط رژیم پهلوی به ایران بود. بلافاصله شبکه تلویزیونی سی.ان.ان آمریکا عنوان کرد: هدف سفر پنج کشتی‌گیر آمریکایی به ایران جبران سیاست به وسیله ورزش بود. بروس لینگن، آخرین کاردار آمریکا در تهران گفت: «اکنون زمان تغییر سیاست آمریکا نسبت به ایران فرا رسیده است. حضور تیم کشتی آمریکا در ایران خوشبینی من را نسبت به این امر زیادتر می‌کند. (طیرانی، ۱۳۷۹: ۳۸۴) در همین رابطه «مادلین آلبرایت» وزیر خارجه آمریکا گفت: در ایران علائمی از فضای باز سیاسی و کاهش مقابله با دنیا دیده می‌شود. ایالات متحده آمریکا از این تحولات مثبت استقبال می‌کند. استقبال گرمی که از کشتی‌گیران آمریکایی در تهران شد علائم دلگرم‌کننده‌ای است که نشان می‌دهد زمینه برای یک روابط بهتر وجود دارد. آلبرایت همچنین در سخنرانی خود در انجمن ایران و آمریکا وابسته به انستیتو خاورمیانه دانشگاه جورج تاون گفت: در سال ۱۹۵۳، آمریکا نقش بارزی در سرنگونی نخست وزیر مردمی ایران، یعنی دکتر محمد مصدق داشت. دولت آیزنهاور در آن زمان می‌پنداشت که اعمالش به دلایل استراتژیک موجه است. اما این کودتا، آشکارا به تحول سیاسی ایران ضربه وارد کرد و اکنون می‌توان به سادگی دریافت که چرا بسیاری از ایرانیان از این دخالت آمریکا در امور داخلی‌شان خشمگین هستند. (طیرانی، ۱۳۷۹: ۳۸۶) پس از این

دوران و همزمان با آغاز به کار نومحافظه کاران در ایالات متحده آمریکا، سیاست خارجی این کشور نیز حالت شبه نظامی و تهاجمی تری به خود گرفت. سیاست خارجی آمریکا در این دوره مبتنی بر یک رویکرد سخت‌افزاری بویژه پس از حملات یازده سپتامبر نه فقط در برابر ایران که در برابر تمام جهان اسلام بود. بوش پسر عملاً سخن از جنگ صلیبی به میان آورد و پس از آنکه دو جنگ را در همسایگی کشورمان به راه انداخت، ایران را محور شرارت خواند. در این سال‌ها، پرونده هسته‌ای ایران بدل به سوژه مناسبی برای ادبیات خصمانه دولت بوش پسر شده بود. نظریه‌پردازان نومحافظه‌کار در دولت بوش هرگز تمایل شدید خود را نسبت به اقدام نظامی آمریکا، برای تغییر رژیم در تهران بعد از بغداد، پنهان نکردند. «مردان واقعی به تهران می‌روند» همواره یکی از شعارهای آنها در جریان آماده‌سازی برای جنگ در عراق بود. یا این جمله که «همه گزینه‌ها حتی گزینه نظامی روی میز است» به یک جمله تکراری در کلام مسئولان آمریکایی بدل شده بود. مع‌الوصف با روی کار آمدن آقای احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور در ایران، اتفاق بی‌سابقه‌ای رخ داد. ایشان در سال اول ریاست جمهوری‌اش نامه‌ای ۱۷ صفحه‌ای به جرج بوش نوشت تا نخستین رئیس جمهوری ایران باشد که به طور مستقیم به رئیس جمهور آمریکا پیام می‌دهد. وزارت امور خارجه آمریکا در اولین واکنش به نامه محمود احمدی نژاد، آن را «تلاشی ضعیف» برای گفتگو با مردم آمریکا خواند. (بولتن ویژه، ۱۳۸۳: ۳۰) اما این تمام ماجرا نبود. اردوی «واقع‌گرایان» در دولت بوش که مشهودترین نماد آنها کالین پاول وزیر خارجه بود، بی‌کار نشستند و با شدت و همان‌طور که به عراق بدبین بودند، درباره ایران هم، حامی مشارکت و گفتگو با دولت تهران به عنوان تنها راه برطرف کردن نگرانی‌های واشنگتن بودند. طرفداران مذاکره با ایران با استفاده از موقعیت خود در محافل فکری آمریکا در چارچوب تشکیلاتی به نام شورای روابط خارجی گزارشی انتشار دادند که در آن گفتگوهای مستقیم با ایران به سود منافع ملی آمریکا ارزیابی شد. (بولتن ویژه، ۱۳۸۳: ۳۶). اگرچه بحث از «گفتگوی مستقیم» با ایران می‌شود، لیکن روح اقدامات نو محافظه‌کاران و آن ادبیات خاص جنگ‌طلبانه، با روح صلح و آشتی و مسالمت‌دانه‌ای همخوانی ندارد. این در حالیست که آمریکا، بویژه در دولت کلینتون، کاربرد اصطلاحاتی چون «سرکش» یا «منفور» در مورد ایران را متوقف کرده بودند و با «عقب‌گر» دانستن کودتای ۲۸ مرداد برای ایران، به «رهبری آمریکا در این کودتا و سرنگونی دولت مردمی دکتر محمد مصدق اذعان نمودند». آمریکا همچنین در آن

دوره تحریم‌های سخت اقتصادی وضع شده علیه ایران از سال ۱۳۵۸ را کمی تخفیف داد، و طی آن واردات اقلامی از ایران چون پسته، خاویار و فرش و صادرات گندم، دارو و قطعات یدکی هواپیما از آمریکا به ایران را آزاد اعلام کرده بود. همان‌طور که اشاره کردیم سیاست‌گذاران سرشناسی چون برژینسکی، برنت اسکوکرافت و ریچارد مورفی خواهان پایان بخشیدن به خط مشی موسوم به «مهار دوگانه» علیه ایران شدند. در پیامد رخداد ۱۱ سپتامبر، ایران بدون ائتلاف وقت (این حرکت را محکوم و) تروریست‌های طالبان را مسئول این اقدام دانست و اعلام همدردی مردمی با آن را مجاز داشت. جک استراو وزیر خارجه انگلیس سفر شتابزده خود به تهران را یک «دیدار تاریخی» خواند، سفری که در جریان آن وی از ایران برای همکاری در افغانستان تشکر کرد و اعلام داشت که «ایران در مبارزه با تروریسم در کلیه اشکال آن با انگلیس همراهی داشته است» پاول وزیر خارجه آمریکا نیز ضمن دست دادن با وزیر امور خارجه ایران به رسانه‌ها اعلام داشت که ایران نیز در ائتلاف علیه تروریسم گنجانده خواهد شد. افزون بر این نقش ایران در (گفتگوهای) ژنو بر سر آینده افغانستان، بسیار مهم و اساسی بود. دیپلمات‌های آمریکایی نیز در کنگره این کشور اذعان داشتند که «ایرانیان بی‌اندازه در رئیس‌جمهوری شدن «کرزای» سودمند واقع شده و همراهی بین ایران و آمریکا در ژنو بسیار نزدیک بود» در چنین فضایی، سخنرانی بوش با عنوان محور شرارت (یا اهریمنی) که در آن از ایران همراه با عراق و کره شمالی به عنوان دولت‌های خطرناکی که در پی دستیابی به جنگ‌افزارهای کشتار جمعی هستند، نام برده شد، باعث شگفتی همگان شد. (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۴۳۳) اما با روی کار آمدن باراک اوباما به عنوان چهل و چهارمین رئیس‌جمهور ایالات متحده و نخستین رئیس‌جمهور سیاه‌پوست، شعار «تغییر» در سرلوحه سیاست‌های این دولت قرار گرفت. اگرچه در ظاهر خیلی چیزها عوض شد، اما به نظر می‌رسد اصول کلی سیاست خارجی آمریکا در دوره ی وی تاکنون تغییر چندانی نکرده است. در عین حال باراک اوباما تلاش کرد که از شیوه برخورد دولت جورج دبلیو بوش فاصله بگیرد. در ماه‌های اولیه ریاست جمهوری اوباما، آمریکا کوشید تا از طریق ارسال پیام تبریک به مناسبت عید نوروز، قدم‌هایی در جهت حذف یا کاهش موانع سیاسی در ارتباط با ایران بردارد. اوباما در عید نوروز ۱۳۸۷ برای ایرانیان پیام تبریک فرستاد. وی در پیام خود با اشاره به تیرگی روابط ایالات متحده و ایران از زمان برپایی جمهوری اسلامی گفت: «برای کم و بیش سه دهه، روابط بین ملت‌های ما دستخوش تنش بوده اما در این زمان،

انسانیت مشترک خود را به یاد می‌آوریم که ما را به هم پیوند می‌دهد.» در پیام مشابهی به مناسبت نوروز ۱۳۸۸ وی با به کار بردن عنوان رسمی «جمهوری اسلامی ایران» برای نخستین بار در ۳۰ سال گذشته، تلاش کرد تا در خطاب قرار دادن بین مردم و حکومت ایران فرقی قائل نشود. به طور مشخص جمهوری اسلامی ایران در سال‌های گذشته، موضوعاتی چون تعیین تکلیف اموال بلوکه شده ایران در آمریکا و رفع تحریم‌ها را به عنوان دو گام عمده برای نشان دادن تغییر عمده سیاست خارجی آمریکا و نشانه‌ای از اولین گام‌های پایان خصومت دولت این کشور علیه ایران می‌دانند. این درحالیست که با توجه به امضای دوباره لایحه تحریم ایران به مدت یک سال دیگر در ماه جاری همان سال از سوی اوپاما و سخن گفتن از تشدید تحریم‌ها (چیزی که امروز کاملاً محسوس است) و عدم تحرک عملی دولت واشنگتن برای رفع توقیف از اموال و دارایی‌های ایران در آمریکا، اذعان به تغییر در مواضع و سیاست‌های اعلامی واشنگتن در قبال ایران، چندان اعتماد مقامات جمهوری اسلامی ایران را به پای گذاردن در فرآیند گفتگو و مذاکره و عادی‌سازی روابط بر نمی‌انگیزد. (روحانی، ۱۳۹۰، خبرآنلاین) اما با عنایت به روی کار آمدن دولت یازدهم در ایران، دولت تدبیر و امید و جهت‌گیری کلی سیاست خارجی دکتر روحانی _ظریف مبنی بر تنش زدایی و بازسازی یا عادی سازی روابط ایران با جهان برمبنای اصول سه گانه عزت، حکمت و مصلحت، بیش از هرچیز به نظر می‌رسد روندهای جدید بر مدار گذار از محدودیت‌ها، با رویکرد معطوف به حل و فصل مسالمت آمیز مناقشه اتمی ایران و غرب برنامه ریزی شده است. مهارت، تجربه، تخصص، خودباوری و اراده سیاسی موجود در تیم مذاکره کننده، اجماعی را در داخل و خارج از کشور در جهت حل و فصل این معضل با چشم اندازی از توافق بلند مدت در این رابطه به وجود آورده است که همچنان هم تداوم دارد. به نظر می‌آید ظاهراً زور آزمایی ایران و آمریکا در این فقره اخیر (برنامه هسته ای) به سکانس نهایی خود نزدیک می‌شود. آیا حل و فصل مناقشه اتمی ایران، از شیب نشانه های سلبی به نفع نشانه های ایجابی در روابط ایران و آمریکا کم خواهد کرد؟

نتیجه‌گیری

مجموعه اقدامات صورت گرفته با نگاهی به سیر حوادث تاریخی در رابطه ایران و آمریکای بعد از انقلاب اسلامی حاکی از آن است که همه دولت‌های بر سر کار در آمریکا، در آغاز کار، برای به حداقل

رساندن تماس‌های خود با ایران و کاستن تا حد ممکن از توان ایران در مشکل‌سازی برای آمریکا، تلاش نمودند. اما نتیجه‌گیری نهایی آنها این بود که بی‌توجهی و منفعل بودن نسبت به ایران ناممکن است و با گذشت زمان آمریکا ناچار است بیشتر و با رویه‌ای منفی درگیر کار با ایران شود و امروز بیشتر از هر زمانی این حقیقت روشن شده است. اکنون مانند اواخر سال‌های ۱۹۴۰، منافع و شالوده‌های بنیادین سیاست خارجی آمریکا شامل صلح و رفاه، ثبات و امنیت، دموکراسی و دفاع از ارزش‌های حقوق بشر و تجارت آزاد می‌باشد که اگرچه مانند گذشته تعیین و توجیه آنها وابسته به نقش رهبری آمریکا و فعال‌گرایی جهانی این کشور است، اما از تداوم و تغییر در سیاست کلان خارجی این کشور خبر می‌دهد. تنها با درک بسیط و همه‌جانبه از سیاست خارجی آمریکا و توجه به نقش اصول و ارزش‌های راهبردی و نیز دقت در الگوی رفتاری کارگزاران سیاست خارجی این کشور است که می‌توان به درک الگوی سیاسی - رفتاری ایالات متحده در قبال سایر بازیگران و از جمله جمهوری اسلامی ایران پی برد. (کلگی، دلبلیو، ۱۳۸۴: ۱۵-۱۱) بر این اساس الگوی رفتاری آمریکا در قبال ایران در طول این سال‌ها از تداومی همراه با تغییر برخوردار بوده که ما آن را در اینجا با اصطلاح اَبَر گفتمان سلبی‌گرایی (در ۴ وجه مشخص) با نشانه‌های اقلیتی‌ایجابی توضیح داده و توصیف نمودیم. به زعم آمریکائیان و با نگاه به تجربیات گذشته، می‌توان اینگونه نتیجه‌گیری کرد که هرگونه تلاش برای تماس با ایران خواسته یا ناخواسته موجب تأسف می‌شود. کنت پولاک در این رابطه معتقد است؛ عدم موفقیت در ابتکارهای به عمل آمده، آمریکا را به این باور رسانده که در ایران افرادی که به بهبود روابط با آمریکا می‌اندیشند صرفاً محدود به یک دست در درون حاکمیت هستند که آمریکا نمی‌تواند ترقی در روابط را با آنان در پیش گیرد و تا مادامی که ایران به عنوان یک کلیت یک پارچه تصمیم به این کار نگرفته باشد، هرگونه اقدام توسط ایالات متحده در این زمینه ائتلاف وقت به حساب می‌آید. (Pollack, 2004: 247) راه‌حل فوری یا آسانی برای معضل روابط ایران و آمریکا وجود ندارد. اما برخلاف نظر «پولاک» باید گفت علی‌رغم پویایی سیاست خارجی آمریکا که گاه نیز رنگ و لعاب ایجابی به خود می‌گیرد، روند کلی الگوی سیاست خارجی این کشور در قبال ایران از تداومی سرچشمه می‌گیرد که همانا «تضعیف و منزوی ساختن نظام جمهوری اسلامی در قالب راهبردهایی شامل توسل جستن به شیوه‌های سخت‌افزارانه، یا مجموعه‌ای از نشانگان سلبی‌گرایانه در برابر اندک نشانگان ایجابی با تفوق نزدیک به

مطلق سلبی بر ایجابی است. اینکه چرا و چگونه ایران و آمریکا به چنین سرنوشتی دچار شدند، خود موضوع مفصل تحقیق دیگری می‌تواند باشد. مجموعه‌ای از عوامل و متغیرهای سیاسی - تاریخی، اجتماعی و اقتصادی و درهم تنیدگی پیچیده آن با مفهوم «منافع ملی» کشورها در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و با عطف توجه به روندهای داخلی دو کشور قابل درک و شناسایی می‌گردد. اینکه نیروهای اجتماعی داخلی چه می‌اندیشند و چه تصویری از «تعامل» و «رقابت» دارند و اینکه نخبگان ابزاری هر دو کشور چه تعریفی از «دوست» و «دشمن» داشته و به طبع محیط بین‌الملل را چگونه تحلیل می‌کنند اثر سرنوشت سازی، ابتدا بر فهم چرایی تیرگی روابط ایران و آمریکا و سپس ارائه چگونگی دست‌یابی به یک راه‌حل مرضی‌الطرفین دارد. بی‌شک فهم تاریخ روابط خارجی ایران و آمریکا، کلید بخشی از «فهم» سیاست «تعارض و تعامل» این دو کشور خواهد بود. اشتباهات مهلک آمریکا و سوء برداشت‌های مقامات این کشور از ایران و زیست-بوم فرهنگی، اجتماعی آن در کنار حمایت بی‌چون و چرا از حکومت پهلوی دوم و عدم شناخت کافی و لازم از ناراضیان سیاسی و گروه‌های مخالف و نیز قشربندی اجتماعی آنان در قبل از انقلاب، سیاست‌هایی را برای رهبران و تصمیم‌گیران آمریکایی فرمول‌بندی کرد که تداوم سوء برداشت‌ها و عدم فهم صحیح از شرایط ایران انقلابی را تا به کنون با خود به همراه آورده است. علاوه بر این، شبکه پیچیده‌ای از عوامل مرتبط و تقویت‌کننده بر عدم شناخت و درک صحیح از باورها و نیازهای هر دو طرف، بر تیرگی هر چه بیشتر افزوده است. شاهد آن، اینکه گاهی درجاتی از تمایل در جهت اصلاح یا بهبود روابط در طرف آمریکایی دیده شده است که در این سو، نادیده گرفته و یا کم اهمیت جلوه داده شده است و یا به هر طریقی رضایت و انتظارات مقامات ایرانی را برآورده نکرده است و یا اساساً شرایط داخلی و تمایل برای پذیرش و هضم آن فراهم نبوده است. به همین طریق در آمریکا نیز گاهی فضا و شرایط و از همه مهمتر عزم دولتمردان برای ارتقا سطح مناسبات و به طبع آن کاهش سوء برداشت‌ها، مساعد و فراهم نبوده است. به نظر می‌رسد عامل، «عوامل تندرو» و نقش آنها در تنش‌زایی هر چه بیشتر در روابط دوجانبه از سوی هر دو کشور را باید جدی تلقی کرد. در نهایت باید اضافه کرد که به‌طور کلی از سه سناریو که در خصوص روابط ایران و آمریکا وجود دارد که همانا عبارتند از: ۱- سناریوی تقابل و تخصم نظامی ۲- سناریوی تعامل براساس گفتگوهای سازنده و ۳- سناریوی کنار آمدن غرب و آمریکا با ایران و پذیرفتن یک ایران هسته‌ای (البته به زعم خودشان) به نظر می‌آید

دو طرف بیشتر خواهان تعامل هستند تا جنگ، اما با روش‌ها و تاکتیک‌های خاص خود. آینده نشان خواهد داد که تا چه میزان امکان موفقیت منطق «تعامل و گفتگو» بر امکان بی‌منطق «تقابل و جنگ‌طلبی» وجود دارد. البته این روزها با توجه به موافقتنامه ژنو که براساس آن طرفین توافق نمودند؛ ایران برنامه هسته‌ای خود و غنی‌سازی اورانیوم را به شکلی محدود ادامه دهد و نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را بر تأسیسات خود تسهیل نماید و در عوض، طرف مقابل بخشی از تحریم‌های وضع شده علیه ایران را تعلیق کند و از وضع تحریم‌های جدید اعم از بین‌المللی، چندجانبه و یک‌جانبه نیز خودداری نماید، به نظر می‌رسد تا رسیدن به توافق جامع، راه زیادی در پیش نداشته باشند اگرچه در عالم سیاست، هیچ‌گاه نمی‌توان با قاطعیت کامل از روندهای جاری سخن راند. در این راستا، چشم‌انداز روابط ایران و آمریکا نیز می‌تواند از روزنه‌ی دیگر نگریسته شود. پایان مناقشه برنامه هسته‌ای ایران بدون تردید پایان یک دوره تنش و شاید فصل الخطاب یکی از نشانه‌های سلبی‌گرایی آمریکا به نفع نشانه‌های ایجابی در قبال جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.

منابع فارسی

- احدی، افسانه (۱۳۸۴)، استراتژی آمریکا در قبال برنامه هسته‌ای ایران، در: *پرونده هسته‌ای ایران (۳) روندها و نظرها*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- امامزاده فرد، پرویز (۱۳۸۲)، «سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش»؛ در: *کتاب آمریکا (۱)*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- امین‌زاده، الهام (۱۳۸۰)، «تفاوت تروریسم و تلاش برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت» *راهبرد*، شماره بیست و یک، پاییز.
- اینبار، افرایم (۱۳۸۴)، «ایران هسته‌ای: پیامدهای منطقه‌ای»، در: *پرونده هسته‌ای ایران (۲) روندها و نظرها*، ترجمه بهزاد احمدی لفورکی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران.
- آبراهامیان، اروند (۱۳۸۴)، «محور اهریمنی: نمودی از کشاکش بین ایران و ایالات متحده»، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۲، سال نوزدهم، تابستان.
- آردی مک کین لای آر. لتیل (۱۳۸۰)، *امنیت جهانی، رویکردها و نظریه‌ها*، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۰)، «جایزه اسکار و فردای سینما و جامعه ایران»، *روزنامه شرق*، ۱۹ اسفند.
- بولتن ویژه (۱۳۸۳)، *روابط ایران و ایالات متحده از دیدگاه تسواری روابط خارجی آمریکا*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- بیل، جیمز (۱۳۷۱)، *عقاب و شیر (تراژدی روابط ایران و آمریکا)*، ترجمه مهوش غلامی، جلد اول و دوم، تهران: انتشارات شهرآب.
- پرکویچ، جورج (۱۳۸۶)، *دیپلماسی برای حال؛ پرونده هسته‌ای ایران (۳) روندها و نظرها*، ترجمه بهزاد احمدی لفورکی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- خلیلی، اسدالله (۱۳۸۲)، «جایگاه خاورمیانه در استراتژی امنیت ملی جدید آمریکا»، در: *کتاب آمریکا (۱)*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

◊ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال نهم، شماره بیست و پنجم، زمستان ۱۳۹۲

- رنجبر، مقصود (۱۳۸۲)، «تهدیدات اسرائیل علیه امنیت ملی جمهوری اسلامی»، *فصلنامه پژوهشی اندیشه انقلاب اسلامی*، شماره ۶، تابستان.
- روحانی، سید صادق (۱۳۹۰)، «دیوار بی‌اعتمادی به قطر سی سال در روابط ایران و آمریکا»: *سایت خبرآنلاین*، ۳ آبان.
- *روزنامه اطلاعات*، مورخه: ۱۳۵۷/۱۱/۱۸.
- زهرانی، مصطفی و علیرضا قربانپور (۱۳۸۶)، *جامعه و فرهنگ در ایالات متحده آمریکا*، تهران: نشر میزان.
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴)، «فعالیت‌های هسته‌ای ایران و سیاست بین‌المللی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، زمستان.
- طاهایی، سید جواد (۱۳۷۷)، «اسماعیل (ع) یا اسحاق (ع) مطالعه تطبیقی درباره نگرش‌های تاریخی صهیونیسم و انقلاب اسلامی»، *نامه پژوهش*، شماره ۸، سال دوم، بهار.
- طیرانی، بهروز (۱۳۷۹)، *روزشمار روابط ایران و آمریکا*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- علاقه، جوزف (۱۳۸۳)، «حزب‌الله لبنان، تروریسم و حوادث یازدهم سپتامبر»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، ترجمه احسان رازانی، شماره ۲، سال یازدهم، تابستان.
- کلگی، چارلز دلیو و اوجین آر ویتکف (۱۳۸۴)، *سیاست خارجی آمریکا - الگو و روند*، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم.
- کیل، شانون (۱۳۸۴)، «مجادله در مورد برنامه هسته‌ای ایران»، *فصلنامه سیاست خارجی*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، زمستان.
- گلشن پژوه، محمود رضا و جمعی از نویسندگان (۱۳۸۶)، *سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی حقوق بشری و نقض حقوق بشر در کشورهای غربی*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- میرفخرایی، تژا (۱۳۸۳)، *فرآیند تحلیل گفتمان*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

_____ تجزیه و تحلیل گفتمان امنیتی ایالات متحده آمریکا در قبال جمهوری اسلامی... ◇

- نیچه و دیگران (۱۳۸۱)، *هرمنوتیک مدرن*، ترجمه بابک احمدی، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.
- وان دایک، تئون ای (۱۳۸۲)، *مطالعاتی در تحلیل گفتمان*، ترجمه پیروز ایزدی و دیگران، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- هادیان، ناصر (۱۳۸۷)، *دیدگاه‌های ایالات متحده آمریکا درباره فعالیت‌های هسته‌ای ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

English Source

- Carothers, T (2003), "Promoting Democracy and Fighting Terror", *Foreign Affairs*, Vol. 82, No. 3.
- *Dialy Star* (2002), May 22 and 23.
- Lenczowski, George (1956), *The Middle East in World Affairs*, Second Edition, USA: Cornell University Press.
- Lindsay, M. James and Ray Takeh (2010), "After Iran Gets the Bomb, Containment and its Complication", *Foreign Affairs*, March/April, Volum 89, No. 2.
- Pollack, M. Kanneth (2004), *The Persian Puzzle: The Conflict between Iran and America*, New York: Random House.
- *The Iran- Contra Affair 20 Years on* (2006), The National Security Archive Washington: George Washington University.
- The National Security Strategy (2002), at: <http://www.whitehouse.gov/issues/defenc>
- Independent Thinking on International Affairs/ Middle East and North Africa, at: <http://www.chathomhouse.org>

◇ ۱۶۷

- <http://www.iran-rights.org/farsi/document-131.php>
- <http://www.iran-rights.org/farsi/document-338.php>
- Iran Human Rights Practices (1993), at: <http://www.state.gov>
- [http://www.state.gov.Human Rights Reports/2003Country Reports on Human Rights Practices /NearEast And North Africa /Iran.](http://www.state.gov.Human_Rights_Reports/2003Country_Reports_on_Human_Rights_Practices/NearEastAndNorthAfrica/Iran)
- <http://www.state.gov.u.s.Departmentofstate.HumanRightsReport/1999CountryReportsonHumanRightsPractices/NearEastAndNorthAfrica/Iran>

Archive of SID